

## اسطوره آفرینش

افسانه آفرینش کائنات و خلقت انسان، از سه قرن پیش تا کنون مهمترین نقطه ضعف هر سه مذهب "توحیدی" جهان بوده است، زیرا در این مورد این هر سه مستقیماً رودر روی واقعیتهای جهان دانش قرار گرفته اند. هر قدم تازه ای که در طول این قرون در امر شناسائی واقعیتهای مربوط به زمین ما، و منظومه شمسی ما، و کهکشان ما، و زمین ها و خورشیدها و کهکشانهای دیگر کائنات برداشته شده، و هر کشف جدیدی که درباره پیدایش زندگی در روی زمین و سیر تکاملی آن از باکتری های نخستین تا به انسان متفکر عصر ما صودت گرفته، افسانه هزاران ساله آفرینش شش روزه آسمان و زمین و موجودات این زمین را بی اعتبارتر ساخته است. میلیونها نفر یهودی در طول بیش از سه هزار سال، و میلیارد ها نفر مسیحی در طول نزدیک به دوهزار سال، در عهدعتیق و عهد جدید خود درباره نحوه آفرینش کائنات و پیدایش نوع انسان در روی زمین، خوانده اند و امروز نیز میخوانند که:

"در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید، و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه بود، و روح خدا سطح آنها را فروگرفت. ... و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد، و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. ... و خدا گفت زمین نباتات برویاند. ... و گفت: آبها به انبوه ماهیان پر شود و پرندگان بر بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند. .. و گفت زمین جانوران را به اجناس مختلف و حشرات و بهانم را به اجناس مختلف بیرون بیاورد. .... پس گفت که آدم را شبیه خودمان بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهانم و حشراتی که بر زمین مخزند حکومت نماید. پس آدم را آفرید و ایشان را نروماده آفرید. ... و آدم را از خاک بسرشت. .... و دربینی وی روح حیات دمید. ... و خداوند باغی در جهت مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. .... و چهارنهر بیرون آمد تا آن باغ را سیرات کند. .. و خداوند همه اینها را در شش روز به پایان رسانید" (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب اول).

میلیاردها مسلمان جهان نیز، بنویه خود، در طول هزار و چهارصد سال در همین باره در قرآن خوانده اند و امروز نیز میخوانند که: "آسمانها و زمین را در شش روز آفریدیم (بقره، ۱۱۷) و شب را تاریک و روز را روشن آفریدیم. .. پس زمین را بگسترانیدیم و کوهها را ستونهای آسمان ساختیم (نازعات، ۲۷-۳۳)، و آبها را بصورت دو دریای شور و شیرین آفریدیم و این دو دریا را با حانلی از یکدیگر جدا کردیم (فرقان، ۵۳)، و همه جانوران را از آب آفریدیم که برخی از آنها بر شکم راروند و برخی بر دوپا و برخی نیز بر چهارپا (نور، ۴۵)، و آدم را از خاک آفریدیم (آل عمران، ۵۹) و به کاملترین صورت آفریدیم (مومن، ۶۴)، و روح خویش را بر او دمیدیم (حجر، ۲۹)، و چراغهای ستارگان را برای راهنمایی او در تاریکی های بیابان و دریا بر افروختیم (انعام، ۹۷)".

در طول قرنها، اسطوره توراتی آفرینش برای جهان مسیحیت واقعیت انکارناپذیری بود که انکار آن یا حتی تردید در قبول بیقید و شرط آن اتهام کفر و زندق و کفر شکنجه و مرگ را بدنبال داشت. هر مسیحی مومن میبایست الزاماً پذیرفته باشد که دنیا در ۴۰۰۴ سال پیش از میلاد مسیح آفریده شده است. اسقف اعظم ایرلندی، جیمز اشردر آغاز قرن هفدهم مسیحی حتی اعلام کرد که بر اساس برسیهای او از متون مذهبی این آفرینش دقیقاً در ساعت نه صبح روز دوشنبه ۲۶ اکتبر صورت گرفته است. در تقویم رسمی یهود سال کنونی سال ۵۷۵۸ از خلقت دنیا است و روز ۷ اکتبر سالروز آفرینش جهان. از این ۵۷۵۸ سال، ۱۰۵۶ سال فاصله میان آدم و نوح، ۸۹۲ سال فاصله میان نوح و ابراهیم، ۱۸۱۲ سال فاصله میان ابراهیم و عیسی است. طبق روایات مذهبی یهود، خاکی که آدم با آن سرشته شده از محل آینده معبد سلیمان در اورشلیم برداشته شده است.

در احادیث اسلامی بنویه خود آمده است که خداوند در شب معراج به پیامبرش محمد اطلاع داد که زمین را روز شنبه، کوهها را روز یکشنبه، گیاهان و درختها را روز دوشنبه، آفرینی های ناخوشایند را روز سه شنبه، نور را روز چهارشنبه، و حیوانات را روز پنجشنبه و آدم را روز دینیه اندکی پس از پایان نماز جمعه آفریده است (مشکوه المصباح زمخشری). بیضاوی در تفسیر معروف خود از قرآن (انوار التنزیل و اسرار التأویل) تصریح میکند که خداوند آسمانها را روز پنجشنبه آفرید و خورشید و ماه و ستارگان را روز جمعه در آنها جای داد.

به حکایت کتابهای "توحیدی" چگونگی این آفرینش کائنات و آدمیان از جانب خود خداوند در گفتگوی دو جانبه یهوه و موسی در کوه سینا و از طریق نزول وحی بر محمد، به اطلاع موسی و عیسی و محمد رسیده است. با اینهمه، واقعیت موجود این است که همچنانکه بخش فیزیک سماوی (Astro-Physic) دانش عصر ما قوانین ریاضی و فیزیکی مربوط به کهکشانها وخورشیدها و پیدایش زندگی در روی زمین را تا آن اندازه که پیشرفتهای علمی و فنی جهان کنونی اجازه میدهد دقیقاً مشخص کرده است، بخش دیگری از همین دانش عصر ما، یعنی بخش کاوشهای باستان شناسی بنوبه خود اسناد و مدارک ناشناخته فراوانی را در اختیار پژوهشگران قرار داده است که نشان میدهد برداشتهای تورات و به دنبال آن دو کتاب توحیدی دیگر در زمینه آفرینش، بیشتر از آنکه از وحی آسمانی سرچشمه گرفته باشند از اسطوره ها و افسانه های ماقبل توراتی، بخصوص از معتقدات بابلی و اکدی وکلدانی ودر بخش اساسی دیگری از آن یعنی در زمینه آفرینش شش روزه کائنات از معتقدات مزدانی سرچشمه گرفته اند.

الواح و مدارک مکشوفه باستان شناسی در قرن گذشته و قرن حاضر بهمان اندازه در ابطال معتقدات سنتی گذشته نقش قاطع داشته اند که اکتشافات ریاضی و نجومی و برسیهای فضایی در ابطال این نظریات داشته اند. بطور نمونه مضمون یک لوحه بابلی مکشوفه در بایگانی کاخ سلطنتی Assurbanipal پادشاه آشور، که خود آن نیز اقتباس از اسطوره های قدیمی تری در بین النهرین است چنین است که: خدایان عالم هستی را از آب آفریدند، و در آن هنگام گردابی گرداگرد زمین رافرا گرفته بود، وزمین سطحی دایره ای شکل بود که بردوران کوههاافراشته بودند و سقف آسمان بر این کوهها تکیه داشت، و همه اینها در میان آب بود، و خدایان آبهارا به شکل شورشیرین از هم جدا کردند.

پس از آن چهار رودخانه بزرگ و روئیدی ها و حیوانات وحشی و اهلی و پرندگان و ماهیان رایکی پس از دیگری آفریدند، و در آخر الهه "آرزو" انشار اولین مردوکیشار اولین زن را آفرید، که اولی نماینده آسمان و دومی نماینده زمین بودند، و روح زندگی توسط "دوماساگا" و "گاتومادوک" دو خدای مرد وزن دربینی آنها دمیده شد، و از در آمیختن آن دو، نوع انسان به وجود آمد.

جمله های آغازین سفر پیدایش تورات که: پیش از آفرینش زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه بود و روح خدا سطح آنها را فرو گرفت ترجمه کلمه به کلمه حماسه بابلی Enuma Elish (حماسه آفرینش) است که متن کامل آنرا همراه با توضیحات تاریخی مربوط بدان در کتاب اسطوره ها و سنت های ژان بوترو آشورشناس برجسته قرن حاضر میتوان یافت، و بر اصل آمیزش دو دریای آب شیرین و آب شور که بخصوص در قرآن از آن سخن رفته است تکیه دارد. به حکایت این منظومه، در آغاز Apsou (آب شیرین) و Tiamat (آب شور) لجه (Chaos) رابه وجود می آورند و بعد مردوخ خدای بزرگ جریان زمان را برقرار میکند و به فکر آفرینش کائنات و موجودات می افتد که می باید برای خدمت به خدایان ساخته شوند. اسطوره مربوط به آفرینش آدم از خاک و دمیده شدن روح زندگی دربینی او از منظومه ای بابلی متعلق به ۴۰۰۰ سال پیش اقتباس شده است که در آن الهه "نین تو" خاک زمین را با خون یکی از خدایان عجین میکند و از این خمیر قالب نخستین انسان را میسازد. ترجمه کامل این منظومه در کتابی بنام "وقتی که خدایان آدمها را می آفریدند" توسط سامونل کرمر در مجموعه "میتولوژی بین النهرین" بچاپ رسیده است. در همین اساطیر بابلی از خلقت عالم در هفت روز نام برده شده است که شرح مربوط به هر روز آن بر روی لوحه ای از الواح هفتگانه کاوشهای باستان شناسی کتابخانه اشورینی بعل Assurbanipal در نینوا ثبت شده است:

به تذکر Bottero، متفکران مذهبی یهود برای پی ریزی اسطوره الهی آفرینش غلباکاری جز این نداشته اند که مجموعه ای از معتقدات تمدنهای قبلی را در باره مسائل ماوراء الطبیعه باهم در آمیزند و آنها را در مسیر ایدئولوژی مذهبی خاص خودشان دستکاری کنند، و درست به همین ترتیب بود که متن رسمی کنونی کتاب مقدس از حماسه آفرینش بابلی مایه گرفت. همین محقق متذکر میشود که بر اساس متون اولیه تورات آفرینش زمین و آسمان در هشت روز انجام گرفته بود و نه در شش روز، منتها خاخام های نویسنده تورات کنونی معروف به تورات کاهنان لازم دانستند خدا در روز هفتم آفرینش استراحت کند تا به تعطیل روز شنبه یهود بعدی ماوراء الطبیعه و کائناتی داده شود. این اسطوره توراتی استراحت خدا در روز هفتم آفرینش، بطور غیر مستقیم در قرآن مورد ریشخند قرار

گرفته است زیرا در آن خداوند تصریح میکند که "آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها است درشش روز آفریدیم و خسته هم نشدیم" (ق، ۳۷).<sup>۱</sup>

دو محقق معاصر V.G.Lambert و A.R.Milland در کتاب تحقیقی خود درباره خلقت، سهم مهمی در پی ریزی اسطوره آفرینش توراتی برای اسطوره آفرینش آشوری قائلند که خود ترکیبی از اسطوره های سومری و اکدی و حورانی است. لوحه مربوط بدین اسطوره اکنون در موزه بریتانیا (بریتیش میوزیوم) در لندن نگاهداری میشود. همچنین محقق آلمانی F.Helling تأثیرات آشکاری از اسطوره های مصر باستان را در افسانه آفرینش تورات یافته است که از آنجمله میتوان از آسمان و آبهای زمین، آفرینش حیوانات از خاک و آفرینش پرندگان و ماهیان از آب، و دمیدن دم زندگی در بینی انسان توسط خدایان نام برد.

اسطوره بهشت زمینی (باغ عدن) که در تورات آمده: "و خداوند باغی در عدن مشرق بوجود آورد و همه درختان خوشنما و خوشخوراک را در آن زمین رویانید و نهری از عدن بیرون آمد تاباغ را سیراب کند و از آنجا به چهار شعبه تقسیم شد" (سفر پیدایش، باب دوم، ۸ - ۱۰) بنوبه خود از اساطیر بابلی گرفته شده که در آنها از آن باغ بصورت Edinu در زبان بابلی و آشوری و Edin در زبان سومری یاد شده است. تصویر ظریفی از این باغ و نهر چهار شاخه آن را در نقوش دیواری کاخ سلطنتی بابل متعلق به قرن هیجدهم پیش از میلاد که در اواسط قرن حاضر توسط هیئت باستان شناسی فرانسه در کاوشهای باستانی ماری کشف شد، در موزه لوور پاریس میتوان یافت.<sup>۲</sup>

اسطوره خلق آدم به صورت خدا که درباره آن در تورات آمده است: "و خداوند گفت آدم را بصورت خودمان و موافق خودمان بسازیم، پس خدا آدم را بصورت خود آفرید و او را بصورت خدا آفرید" (سفر آفرینش، باب اول، ۲۶) اقتباس دیگری از اساطیر بابلی و سومری است که در آنها خدایان و آدمیان به یک صورت بوده شده اند.

<sup>۱</sup> - در قرآن چندین بار از خلقت کائنات درشش روز سخن رفته است، ولی در یک سوره این مدت هشت روز تعیین شده است: "... و زمین را در دو روز آفریدیم، و آسمانها را در دو روز دیگر، و آنچه را که در روی زمین است در چهار روز دیگر آفریدیم" (فصلت، ۹ - ۱۲). افسانه استراحت خدا در هفتمین روز آفرینش نه تنها از جانب خاخام های یهود در دوران باستانی، بلکه از جانب بسیاری از آخوندان جهان مسیحی، آتهم در عصر خود ما و در یکی از مترقی ترین کشورهای جهان غرب مورد بهره برداری شگفت آوری قرار گرفته است که نمونه گویایی از آنرا در نزد فرقه معروف گواهان یهوه میتوان یافت. این فرقه مذهبی Witnesses Of Jehovah (گواهان یهوه) که قریب یکصد سال پیش در ایالات متحده امریکا بنیانگذاری شده است و یکی از موفق ترین فرقه های مذهبی وابسته به مسیحیت در عصر حاضر است، در یک برداشت فلسفی بسیار نزدیک به فلسفه مذهبی ایران باستان، دنیا را صحنه مبارزه همه جاتیه خدا و شیطان میداند و عقیده دارد که هم حکومتها و هم نهادهای مذهبی جهان کاملاً ساخته و پرداخته شیطانند و از زمان نا فرمانی آدم در بهشت همواره چنین بوده است، زیرا که خدا بعد از آنکه آدم و حوا را در روز ششم آفرینش خلقت کرد به استراحت پرداخت و شیطان توانست از این امر استفاده کند و دامنه نفوذ خود را در زمین گسترش دهد. تلاش عیسی برای بازگرداندن حکومت خدا موفقیت آمیز نبود، زیرا خواست خداوند این بود که شیطان فرصت کافی برای اجرای همه برنامه های شیطانی خود داشته باشد. بدین جهت عیسی جنبش مذهبی گواهان یهوه را مأمور کرده است که راه را برای حکومت نهانی اودرجهان به عنوان طلوعه روز رستاخیز هموار سازد. از نظر گواهان یهوه با استناد بدین گفته پطروس قدیس در انجیل که برای خدا یکروز معادل هزار سال است خلقت جهان میبایست منطقی ۶۰۰۰ سال طول کشیده باشد، هرچند که اخیراً گرایش بدین نظریه بوجود آمده است که هر روز میباید معادل هفت هزار سال به حساب آورده شود. ولی در هر دو مورد، در این مورد توافق نظر وجود دارد که پایان روز استراحت خدا نزدیک است و وی بزودی کار خود را از سر خواهد گرفت و در پیکاری عظیم بنام Harmagedon بطور نهانی بر شیطان پیروز خواهد شد و بعد از آن دوران هزار ساله ای فرا خواهد رسید که در آن عیسی مسیح از فراز آسمانها حکومت زمینی خود را اداره خواهد کرد، و در آن زمان مرده ها نیز زنده خواهند شد تا از این فرصت برای جبران گناهان خود استفاده کنند، منتها چون رستاخیز اینهمه جمعیت بصورت یکجا مشکل میکند، این رستاخیز بطور تدریجی و در چند مرحله صورت خواهد گرفت. طبق نخستین پیش بینی ها میبایست مرحله اول این کار در سال ۱۹۱۴ انجام شده باشد و چون چنین نشد نتیجه گرفته شد که باید برای این آمادگی تلاش بیشتری در راه نیل به حقیقت انجام گیرد. ولی تردید نیست که این رستاخیز در پایان این هزارساله صورت خواهد گرفت، و آنهایی که وفاداری خود را به یهوه، خدای آفریننده کائنات، ثابت کرده باشند باردیگر در روی همین زمین - که در آن زمان ماهیت بهشت زمینی پیشین خود (باغ عدن) را باز خواهد یافت - خواهند زیست و شیطان بزرگ و زاده های او که اندکی پیش از روز رستاخیز آزاد شده اند بدست این بهشتیان نابود خواهند شد. با توجه به اینکه این فرمانهای ده گانه موسی در تورات آمده است که "کسی را نخواهی کشت" گواهان یهوه از خدمت سربازی سرباز میزنند، به ویژه با توجه به اینکه دولتهای کنونی جهان همه ساخته شیطانند. از ادای احترام به پرچم کشور خود نیز خودداری میکنند زیرا این را نوعی بت پرستی می شمارند. مرکز جهانی این فرقه نیرومند مذهبی (که در پایان قرن گذشته بدست Charles Taze Russel امریکایی بنیاد گذاشته شد) در پیورک نیویورک است ولی در خارج از ایالات متحده، در بیست کشور دیگر امریکا و اروپا و اقیانوسیه و آسیا و آفریقا شعبه و پیرو دارد، و دونشریه ارگان آن یکی بابیش از ده میلیون نسخه تیراژ به یکصد زبان و دیگری با نه میلیون نسخه تیراژ به ۵۴ زبان منتشر میشوند.

<sup>۲</sup> - از این بهشت زمینی در قرآن نیز بهمین صورت و با همین اسم نام برده شده است (بقره، ۳۵، اعراف، ۱۹-۲۷، طه، ۱۱۷-۱۲۶). همچنین از رودخانه های چهارگانه آب و شیر و شراب طهور و عسل که در بهشت از آنها یاد شده است (محمد، ۱۵).

اعتقاد به آفرینش یک زوج نخستین نیز عقیده ای است که تقریباً در همه مذاهب باستانی عمومیت دارد. در اساطیر سومری این زوج دوموسی و اینانا، در اساطیر اکدی و بابلی مردوخ و سرپینت، در اساطیر مصری اوزیس و ازیریس، در اساطیر هندی برهما و شاکتیس، و در معتقدات اوستایی مشیاو و مشیانگ نام دارند، که داستان اخیر تقریباً همان است که بطور کامل در تورات منعکس شده است.

داستان آدم و حوای تورات (که بعداً به همان صورت در قرآن نیز آمده است) اکنون نه تنها از جانب بیشتر پژوهشگران تاریخ مذاهب افسانه ای بیش تلقی نمیشود، بلکه حتی دانه المعارف معتبر کاتولیکی **Theo** نیز اعتراف میکند که این داستان تنها یک افسانه اساطیری است، منتها اضافه میکند که از نوع "پرمحتوای" این افسانه هاست و باید بین آن و داستانهانی از قبیل ترانه رلاندا یا گریه چکمه پوش تفاوت گذاشت، زیرا که هر چند واقعیت ندارد ولی مفهوم معنوی عمیق دارد. در حال حاضر آنچه صدها میلیون دانش آموز و دانشجو یهودی و مسیحی و مسلمان در دبیرستانها و دانشگاههای خود در زمینه همین آفرینش شش روزه میآموزند این است که از پیدایش کائنات تا به امروز در حدود ۱۶ میلیارد سال، از پیدایش منظومه شمسی ما در حدود ۶ میلیارد سال و از پیدایش زندگی در روی زمین در حدود ۳ میلیارد سال میگذرد، و به همراه آن می آموزند که کهکشان **(Galaxy)** ماکه منظومه شمسی و زمین بدان تعلق دارد تنها یکی از ۵۰ میلیارد کهکشان جهان آفرینش است، و این کهکشان خودش به تنهایی ۲۰۰ میلیارد خورشید دارد که خورشید ما فقط یکی از آنها و آنهم نه از بزرگترین آنهاست، و وسعت همین کهکشان ما در حدی است که اگر فاصله زمین از خورشید تنها یک میلیمتر فرض شود، قطر این کهکشان به ۶۳۰۰ کیلومتر بالغ میشود. و باز هم می آموزند که شمار کلی خورشید های کهکشانی یک هزار میلیارد میلیارد (رقم ۱ با ۲۱ صفر بدینال آن) است، و حدود گسترش این کائنات تا آنجا که محاسبه آن با وسائل و ضوابط علمی کنونی امکان دارد پانزده تا بیست میلیارد سال نوری است، یعنی سالی که هرتانیه آن مفهوم سیصد هزار کیلومتر و هر ساعت آن مفهوم یک میلیارد کیلومتر را دارد.<sup>۳</sup>

در روی زمین خود ما نیز، از پیدایش ماهیان در حدود ۴۵۰ میلیون سال، از پیدایش خزندگان در حدود ۱۸۰ میلیون سال، از پیدایش پستانداران در حدود ۱۶۰ میلیون سال، از پیدایش میمونهای آدم نما بین سه تا چهار و نیم میلیون سال، از پیدایش نخستین انسانها یک و نیم تا ۳ میلیون سال و از پیدایش انسان کنونی تقریباً ۷۰۰ هزار سال میگذرد.

تاکنون در حدود ۵۰ میلیارد نوع موجود زنده در روی زمین زندگی کرده اند که تا امروزه فقط ده تا پانزده میلیون از آنها باقی مانده اند و از این رقم بیش از یک میلیون آنرا حشرات تشکیل میدهند. بموازات آن در حدود ۴۵۰ هزار

نوع گیاه وجود دارند که اندکی بیش از نیم آنها درختان و گیاهان گل دار و میوه دار هستند.

قرنهای پیاپی مومنان مذاهب توحیدی بر مبنای متون مقدس بر این عقیده بودند که همه این اختران تنها به خاطر روشن کردن روزها و شبهای آدمیان در آسمان جا داده شده اند: "و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا به زمین روشنائی دهند، و چنین شد، و خدا ستارگان را در فلک آسمان گذاشت تا زمین را روشن کنند" (تورات، سفر آفرینش، باب اول، ۱۵ و ۱۶)، "و چراغهای ستارگان را برای راهنمایی آدمیان در تاریکی های بیابان و دریا برافروختیم" (قرآن، سوره انعام، ۹۷، یونس، ۵، انبیاء، ۳۳، فصلت، ۳۷، ملک، ۵). "و خداوند آدم را بصورت خود آفرید و بدو گفت که بارور شود و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین میخزند حکومت کند، و همه گیاهان تخمداری که بر روی تمام زمین است و همه درختهای میوه دار برای او خوراک باشد زیرا که برای او ساخته شده است" (تورات سفر پیدایش، باب اول، ۲۷-۳۱)، "... و همه موجودات زمین را برای بهره شما آدمیان خلق کردیم (بقره، ۲۹)، و اسب و قاطر و الاغ را آفریدیم تا بر آنها سوار شوید، و چهار پایان را آفریدیم تا از مو و پشمشان بهره ببرید و گوشتشان را بخورید" (نحل، ۷ و ۸)، "برای شما نخلستانها و تاکستانها را آفریدیم تا میوه های فراوان از آنها بخورید (مومنون، ۱۸) و مقرر کردیم که یکجا باغ انگور باشد و جانی مزرعه غلات (رعد، ۳)". ولی علیرغم همه این تأکید ها که خورشید و ماه و ستارگان و حیوانات و نباتات همه به خاطر نوع انسان، مخلوق سوگلی خدا، آفریده شده اند، امروز دستاوردهای جهان دانش مشخص کرده

<sup>۳</sup> - این ارقام از تازه ترین اطلاعاتی نقل شده که توسط تلسکوپ فضایی **Hubble** به مرکز علمی **Nasa** در ایالات متحده امریکا مخابره شده است. این تلسکوپ که ۱۳ متر طول و ۳، ۴ متر قطر و ۶، ۱۱ تن وزن دارد و در سال ۱۹۹۰ توسط فضایی **Discovery** در مدار زمین قرار داده شده در ۶۱۰ کیلومتری زمین در گردش است و عکسهای ارسالی آن توسط انستیتوی علمی ویژه ای بطور منظم مورد بررسی قرار میگردد. تلسکوپ "هابل" بطور شگفت آوری در روز ۱۶ اکتبر ۱۹۹۴ تصویری از انفجاری آسمانی در کهکشانی واقع در ۵۰۰ میلیون سال نوری از زمین ما دریافت داشت که طبق محاسبات کارشناسان **Nasa** ذرات ناشی از آن با سرعت ۳۲۰۰۰۰ کیلومتر در ساعت پراکنده شده اند تا تولد چند میلیارد خورشید تازه را به دنبال بیاورند.

اند که تمام این خورشیدها میلیاردها سال و این حیوانات و نباتات میلیونها سال پیش از پیدایش این مخلوق سوگلی وجود داشته اند، و حیوان دویا نه اولین بلکه دیرخاسته ترین همه آنها است. بررسی جالبی که بیست سال پیش از این توسط Carl Sagan استاد سرشناس علوم فضایی دانشگاه کرنل امریکا انتشار یافت، حاکی از این بود که اگر عمر کائنات را یکسال فرض کنیم، اولین انسانها در ساعت ۲۲ و سی دقیقه روز آخر ماه دوازدهم پیدا شده اند، و اولین تمدنها در ساعت ۲۳ و ۵۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه، و آینه‌های سه گانه یهودی و مسیحی و اسلام بترتیب در ساعت های ۲۳ و ۵۹ دقیقه و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ ثانیه، و در حال حاضر مادرتانیه پنجاه و نهم از ساعت بیست و چهار و آخر روز از ماه دوازدهم بسر میبریم.

واقعتهای ژئوفیزیکی مربوط به پیدایش کائنات حتی در قرون گذشته نیز چنان آشکار بود که برای قشری ترین پیروان مکتب تورات و انجیل دفاع از اسطوره خلقت شش روزه آسمان و زمین و کلیه موجودات آن امکان پذیر نبود، بناچار این راه حل مغلظه آمیز ارائه شد که روزهای بیبلیک (توراتی) رازهای معمولی نمیباشد تلقی کرد، بلکه هر کدام از آنها را معادل چند صد هزار سال میباید به حساب آورد. ولی گذشته از اینکه خود کلیسا این تفسیر را رسماً رد کرد، چنین برداشتی مستلزم آن بود که فی المثل طوفان نوح نیز بجای چهل روز چندین هزار سال ادامه یافته باشد و موسی بجای ۱۲۰ سال چند ده میلیون عمر کرده باشد. به همین ترتیب، برای پیروان مکتب قرآن نیز با همه تقرسی که این کتاب برای صدها میلیون پیروان آن داشته است و دارد، دفاع از برداشتهایی چون اینک: "زمین را به شکل بستری مسطح آفریدیم" (نبأ، ۶) و "خورشید در چشمه آب تیره ای غروب میکند" (کهف، ۸۶)، و "آسمان را نگاه میداریم که روی زمین نیفتد، مگر وقتیکه خود ما چنین اراده کرده باشیم" (حج، ۶۵) و "کوهها را مانند میخ در زمین فرو کردیم که ستونهای آسمان باشند" (نبأ، ۷)، و "پروردگار دوشمیرق و دو مغرب" (الرحمن، فف، ۱۷) و "پروردگار مشرق ها" (صافات، ۵) پذیرفتنی نیست. آنچه در قرآن درباره گردش ماه و تغییر شکل آن از هلال به بدر و از بدریه هلال آمده، نظیر آنچه در مورد سبقت روز بر شب و دوری خورشید از ماه آمده به همین اندازه ناپذیرفتنی است: "و نه خورشید را اجازه دادیم که به ماه برسد، و نه شب را که بر روز سبقت گیرد (یس، ۴۰)، و سیر ماه را در منازل معین قرار دادیم تا بدینوسیله شما حساب ماهها و روزها را نگاه دارید (یس، ۵) و اگر پرسند که سبب هلال و بدر ماه چیست، بدانان پاسخ ده که منظور از آن تعیین اوقات حج و معاملات مردم است" (بقره، ۱۸۹).<sup>۴</sup>

برسیهای هجده ساله در روی ۳۸۱ کیلوگرم سنگهانی که در سال ۱۹۶۹ توسط سرنشینان فضاپیمای آپولو از کره ماه به زمین آورده شدند روشن کرده است که از عمر کره ماه در حدود چهار و نیم میلیارد سال میگذرد، و یکبار دیگر میتوان پرسید که چگونه چهار هزار و پانصد میلیون سال پیش کره ماه با این هدف به گردش درآمده است که آدمیان در چند میلیارد سال بعد از آن حساب سالها و روزهای خود را بر اساس هلال و بدر آن نگاه دارند؟ و چگونه است که تغییر شکل ماه از هلال به بدر تابع گردش این کره به دور زمین و خورشید نیست، بلکه برای تعیین اوقات حج و معاملات مردم است؟ در قرآن آمده است که: "عدد ماههای سال را دوازده قرار دادیم که چهار ماه از آنها ماه های حرام است، و از روزی که آسمانها و زمین را آفریدیم چنین بوده است، زیرا این امری است که در لوح محفوظ ماثبت شده است" (توبه، ۳۶)، ولی این تقسیم سال به دوازده ماه قمری مدتها پیش برای نخستین بار در بابل عمل شده بود،<sup>۵</sup> منتها در آنجا این امر به مردوخ خدای بزرگ بابل نسبت داده میشد. این تصریح دیگر که حرام بودن چهار ماه از دوازده ماه سال، یعنی ضرورت اجتناب از هرگونه جنگ و قتال در این چهار ماه قانونی است که از هنگام خلق آسمان و زمین برقرار بوده و در لوح محفوظ ثبت شده است این پرسش را برای پژوهشگران مطرح کرده است که در این صورت چرا در هیچیک از دوماذهب توحیدی پیش از اسلام این موضوع توسط خداوند به پیروان این مذاهب اعلام نشده بوده است، و تنها کسانی که تا پیش از ظهور اسلام از آن با خبر بوده اند اعراب عصر جاهلیت بودند که عموماً بت پرست بودند و به خداوند و به لوح محفوظ اعتقاد نداشتند؟

<sup>۴</sup> - این دو آیه احتمالاً از دو اثر مذهبی یهود تلمود اورشلیم و میدراش اقتباس شده اند که به روایت آنها هدف از تغییر شکل ماه مشخص شدن روزهای جشنها و فرائض دینی است. در کتاب Judaism and the Koran نوشته J. Katsh این فرضیه به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

<sup>۵</sup> - در بابل سال به ۱۲ ماه و ۳۶۰ روز تقسیم میشد و آغاز آن آغاز بهار بود، ولی این ۱۲ ماه بر اساس قمری و نه خورشیدی تعیین میشد، و بهمین جهت هر سال - چنانکه در ایران نیز معمول است - وقت آغاز سال نو توسط اختر شناسان تعیین و اعلام میشد.



و در آنجا که به آفرینش آدم از خاک و دمیدن زندگی در بینی او و بیرون آمدن هوا از دنده او مربوط میشود، از پیش از یکصد سال پیش که تئوری تکامل داروین بر اساس شواهد و مدارک انکار ناپذیریا به جهان زیست شناسی نهاده علیرغم صف آرانی های پرسروصدای کنیسه ها و کلیسا ها و مسجد و جنجالهای خشم آگین مخالفانی که حاضر به فرود آمدن از صدر نشینی هزاران ساله آدمی به عنوان گل سر سبد جهان آفرینش نیستند جای استوار خویش را در دنیای دانش و دربرنامه های آموزشی میلیونها دبیرستان و دانشگاه سراسر جهان باز کرده است، و از وقتی که هزاران فسیل اجداد دوپای ما از بیش از یک میلیون سال پیش تا به دوران حاضر در آزمایشگاهها و موزه های جهان جای گرفته اند و سیر تکامل فیزیکی و فکری نوع بشر را بصورتی آشکار به ارانه گذاشته اند، دیگر برای آدم و حوای آشنای ما جز در تورات و در قصه های مادر بزرگها جانی نمانده است. بقول یک صاحب نظر معاصر اشکال اساسی در این است که نویسندگان تورات منابعی جز متون اساطیری تمدنهای ماقبل خود یا همزمان با خود در اختیار نداشته اند، و اگر این اسطوره آفرینش امروز نوشته میشود، به احتمال زیاد صحبت از کهکشانها و از Big-Bang میشود و حوا بجای اینکه از دنده آدم بیرون آید از درون صفحات "اصل انواع" چارلز داروین بیرون میآید.

## جن

قرآن از وجود موجودات ناپیدای دیگری بنام جن نیز سخن میگوید که شبیه آدمیان آفریده شده اند، ولی بخلاف خود آنهاکه آدمهارا می بینند، آدمها به دیدن آنها، جز در موارد خاص، قادر نیستند. در قرآن اهمیت خاصی به "اجنه" داده شده، بطوریکه ۴۸ آیه به آنان اختصاص یافته است، ولی در دو کتاب توحیدی دیگر، تورات و انجیل، سخنی از جن به میان نیامده است. اعتقاد به جن، اعتقادی است که از اسطوره های بابلی به معتقدات اعراب عصر جاهلیت و از آنجا به قرآن و به معتقدات اسلامی راه یافته است. در اساطیر بابلی اوتوکوها (اجنه) موجوداتی ناپیدا بودند که از آتش آفریده شده بودند و به دو گروه خوب و بد تقسیم میشدند که هر دوی آنها ارتباط تنگاتنگی با آدمیان داشتند. اجنه خوب اختصاصاً "شدو" نامیده میشدند حامی و نگهبان مردمان در برابر خطرات روزمره زندگی و در عین حال خطرات ناشناخته دیگری بودند که آدمیان بر آنها آگاه نبودند ولی جنیان از این خطرات خبر داشتند. این اجنه در سفر و در حضر و حتی در کوچه و بازار آدمیان را بی آنکه دیده شوند، همراهی میکردند و در هنگام جنگ آنها را از تیر دشمن محفوظ میداشتند. در مقابل، اجنه بد که "ادیمو" خوانده میشدند پیوسته در پی آزار آدمیان بودند و برای آنها انواع و اقسام دشواریها و در دسرها را فراهم میکردند، حتی یک دسته افراطی آنها بنام "آرالو" از دنیای ظلمت برای انسانها بیماری های گوناگون همراه می آوردند یا آنها را به جنایت تشویق میکردند و گله هایشان را از میان میبردند و خانواده ها را به جدائی میکشاندند.

این گروه از اجنه شرور برخلاف سایر جنیان ازدواج نمیکردند و فرزندان به بار نمی آوردند. انواع هفتگانه ای از آنها که در کوهستان مغرب زاده شده بودند عاداتا در ویرانه های بذر زین میزیستند و آدمیان میتوانستند آنها را از پاهای سم دارشان بشناسند و برای دفع شرشان از کاهنان و جادوگران کمک گیرند. در عوض جنهای خوب نه تنها میان خودشان ازدواج میکردند، بلکه میتوانستند با آدمیان نیز در آمیزند. در قرآن این عقیده بابلی و عربی دوران جاهلیت، که مشابه آنرا به اشکال مختلف در افسانه های اساطیری یونانی، ژرمنیو اسلاو و فنیقی و آشوری نیز میتوان یافت، به صورت یک واقعیت آسمانی ارانه شده است: "اجنه را پیش از آدمیان آفریدیم تا مارا پرستش کنند (ذاریات، ۵۶)، و آنها را از آتش سوزان خلق کردیم (الرحمن، ۱۵-حجر، ۲۷). کسانی بین اجنه و خداوند نسبت خویشاوندی قائل شدند (ذاریات، ۵۷) و کسانی نیز اجنه را شرکای خدا دانستند (انعام، ۱۰۰)، و البته این هر دو دسته دروغ میگویند (صافات، ۱۵۸). چون محمد برای دعوت به خدایم کرد طایفه جنیان برای ازدحام آوردند (جن، ۱۹)، گروهی از اجنه آیات قرآن را شنیدند و باتعجب گفتند که این کتاب ماریه راه هدایت میبرد و لاجرم دیگر به خدای واحد شرک نخواهیم ورزید (جن، ۲۱). اینها اسلام آوردند و البته اگر در راه راست پایدار بمانند خداوند به آنها آب گوارا نصیب خواهد کرد (جن، ۱۶). اما بعضی دیگر از آنها کافر ماندند و هیزم کش جهنم شدند (جن، ۱۵ و ۱۴) و ما آنها را به عذابی بسیار اليم معذب میسازیم (جن، ۱۷) و به آنان میگوئیم شما نیز جزو آن گروهی از اجنه و آدمیان شوید که پیش از شما به آتش دوزخ داخل شدند (اعراف، ۳۸). در روز محشر به اجنه خطاب شود که ای گروه جنیان، شما از حیث تعداد بر آدمیان فزونی گرفتید، ولی آیا ما برای شما رسولانی از جنس خودتان نفرستادیم که آیات ما را بر شما بخوانند و شما را از چنین روزی بترسانند؟ (انعام، ۱۳۰) "

به روایت قرآن، در دوران پیش از نزول این کتاب گروهی از اجنه کوشیده بودند خود را به آسمان برسانند تا در آنجا استراق سمع کنند و از اسرار عالم بالاآگاه شوند، ولی این اجنیان پس از نزول قرآن دریافتند که آسمان شدیداً تحت مراقبت است و اجنه ای که قصد رخنه بدان رداشته باشند هدف تیرشهاب ملانک پاسدار قرار میگیرند (جن، ۸ و ۹). همچنین به حکایت قرآن، بخشی از سپاهیان سلیمان از اجنه بودند و فرماندهانی از گروه خودشان داشتند (نمل، ۱۷).

ادبیات اسلامی و احادیث و معتقدات عامه جهان مسلمان، با استناد به آیات قرآنی پیوسته نقش مهمی برای جنیان در زندگی روزمره مسلمانان قائل شده اند. طبق روایتی که طبری در "تفسیر کبیر" خود نقل کرده، در هنگام بازگشت محمد از طائف به مکه، گروهی هفت نفری از اجنه در نخلستان "نخله" او را در حال خواندن قرآن دیدند و بقدری تحت تأثیر قرار گرفتند که همانوقت خود را به وی نشان دادند و از او اجازه خواستند که بدین اسلام در آیند. محمد پس از مسلمان شدن آنان مأمورشان کرد که جنیان دیگر را نیز به اسلام دعوت کنند. اجنه به تعهد خود وفا کردند و بعدها در مدینه به دیدار او رفتند و خبر دادند که همه قبیله آنها اسلام آورده اند، و طبق درخواست آنان، اندکی بعد افراد قبیله در محلی در بیابان نزدیک مدینه گرد آمدند تا پیامبر برای آنها آیاتی از قرآن را قرائت کند. این محل از آن بیعد وادی الاجنه نام گرفته است (طبری: تفسیر کبیر، جلد دوم، فصل هفتاد و پنجم).

مؤلفین اسلامی به کرات از ازدواج اجنه با زنان مسلمان روایت کرده و کسانی از افراد سرشناس رازده مشترک اجنه و آدمیان دانسته اند. این خلکان بتفصیل از کسی یاد میکند که برادرشیری یکی از اجنه بوده است (وفیات الاعیان، جلد سوم، ص ۷۶)، ذهبی هوشمندی فراوان چندین دانشمند را - که نام میبرد - ناشی از این میدانند که یکی از اجدادشان جن بوده است (تذکره الحفاظ، جلد دوم، ص ۱۴۹). دمیری بحث مفصلی در این دارد که آیا میباید اجنه ای را که در نماز جمعه شرکت میکنند در آمار نماز گذاران منظور داشت یا باید آنرا مجزا کرد؟ (کتاب الحیوان، جلد اول، ص ۲۶۵) و محمد باقر مجلسی از امام جعفر صادق روایت میکند که طایفه کرد جنیانی هستند که خداوند آنانرا بصورت آدمیان در آورده است (حلیه المتقین، فصل چهاردهم).

محدث معروف قرن هشتم هجری، ابن عبدالله الشبلی در کتاب "فی احکام الجن" در ۱۱۲ فصل چند هزار حدیث در ارتباط با اجنه گرد آوری کرده است که از جمله آنها حدیثهای مربوط به سگهایی است که در اصل جن هستند، و کسانی که با دست چپ کار میکنند یا مینویسند و اجنه در آنها رخنه کرده اند، و جن هانی که بطور نا مشروع با زنان مقاربت میکنند، و جنیانی که زنان را از شوهرانشان میریابند، و اجنه ای که وقوع جنگ بدر را به پیغمبر خبر دادند، و جن های فقیه که فتوا صادر میکنند، و احادیث مربوط بدینکه آیا پیش از اسلام جنی به پیغمبری طایفه اجنه مبعوث شده بود؟

در میان فقهای مسلمان غالباً این پرسش مورد بحث قرار گرفته است که اگر اجنه از آتش آفریده شده اند که ماهیت مادی دارد چطور خودشان دارای جسم نیستند و چگونه میتوانند در آتش دوزخ بسوزند؟ علامه مطهری کوشیده است تا پاسخ قابل قبولی برای این پرسش بیابد: "اما درباره اینکه جن چون از آتش آفریده شده که جسم است چرا خودش جسم نیست، امروزه علما رسیده اند به اینکه ما فقط یک نوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعادی بیشتر یا کمتر در کراتی آتشین وجود داشته باشند."

## ناسخ ها و منسوخ ها

نه تنها برداشتهای ایدئولوژیک، فکری، اخلاقی و عاطفی سه کتاب مقدس "توحیدی" بکلی بایکدیگر اختلاف دارند و گاهی اصولاً متناقض با همدیگرند، بلکه محتویات خاص آنها نیز آکنده از ضدو نقیض ها و ناسخ و منسوخها و در بسیاری از موارد اشتباهات آشکاری هستند که یک پژوهشگر سرشناس تاریخ مذاهب، رقم کلی آنها را در ارتباط با دو کتاب عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل) در حدود هشتاد هزار برآورد کرده است، و میپرسد که با چنین ناهماهنگی فراگیری چگونه باز هم میتوان به اصالت این نوشته ها اعتماد داشت؟

در طول بیش از دو قرن اخیر، این تناقض ها درصدها کتاب و هزاران مقاله تحقیقی درجهان غرب، یعنی درجهان خود کتاب مقدس مورد بررسی همه جانبه ای قرار گرفته است که با توجه به محدودیت صفحات کتاب حاضر من طبعاً بازگونی همه آنها را ندارم، بدینجهت تنها به نقل نمونه هانی چند از آنها اکتفا میکنم. دراین راستا تأکید خاص برکتاب جالب "ارزیابی کتاب مقدس" ولتر نهاده ام، که درآن بیش از هشتصد ایراد دقیق - تقریباً همیشه همراه با طنز خاصی که درهمه نوشته های ولتر میتوان یافت - به یکایک کتابهای تورات وارد آمده است، و شاید تذکر این واقعیت بيمورد نباشد که میان انتشار چنین کتابی (درسال ۱۷۷۲) با تألیف "کتاب مستطاب بحارالانوار" ملایقر مجلسی درایران تنها نیم قرن فاصله بوده است. تورات، آنچنانکه صدها میلیون یهودی و مسیحی درطول قرون خوانده اند، چنین آغاز میشود که: "درابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید... و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد، و خدا روشنایی را دید که نیکو است، و خدا روشنایی را از تاریکی جداساخت. .. و شام بود و صبح بود روزی اول" ولی تنها درشرح کارهای خداوند درروزچهارم آفرینش گفته میشود که: "و خدا گفت نیرها درفلک آسمان باشند تا به زمین روشنایی دهند و روزرا ازشب جدا کنند، و خدا دونیر بزرگ ساخت، که اعظم رابرای سلطنت روزونیراصغر رابرای سلطنت شب، و ستارگان را، و همه آنها را درفلک آسمان گذاشت تا برزمین روشنایی دهند، و خدا دید که نیکوست، و شام بود و صبح بود، روزچهارم". بدین ترتیب درسه روز اول آفرینش شام شده است و صبح شده است بی آنکه هنوز خورشیدی و ماهی و ستارگانی آفریده شده باشند، و بی آنکه هنوز به تصریح خود تورات روز و شبی که تنها درروزچهارم ازهم جداشده اند وجود داشته باشند، و طبعاً نورخورشید نیز سه روزتمام تابیده است پیش از آنکه خداوند درروزچهارم به فکر آفرینش خورشید بیفتد.

"... و خداوند خوابی سنگین برآدم مستولی کرد و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت درگوشت درجایش پرکرد و آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و او را بزود آدم آورد". ولتر احتمال میدهد که از اول آدم با یک دنده اضافی ساخته شده بود، زیرا فرزندان او همچنان درهر دو طرف بدن دنده هانی مساوی دارند، ولی هم اومتذکر میشود که سن اوگوستن قدیس معروف دررساله الهیات خود بنام **De Genesis** دراین باره توضیح داده است که این موضوع فقط به علم الهی مربوط است و برما نیست که درمورد آن کنجکاوی کنیم.<sup>۶</sup>

"... وزن (حوا) به مار گفت از میوه درختان باغ میخوریم لیکن از میوه درختی که دروسط باغ (بهشت) است نمیخوریم، زیرا خدا گفت از آن مخورید وگرنه میمیرید." ولی درخود تورات (سفر پیدایش، باب پنجم، ۲) آمده است که آدم پس از رانده شدن از بهشت نه تنها نمرد، بلکه ۹۳۰ سال دیگر نیز زندگی کرد.

این تضاد توراتی از آغاز مسیحیت مورد ناراحتی علمای الهیات بوده است، ولی قدیس معروق اوگوستینوس (سن اوگوستن) آنرا درقرن پنجم میلادی بدینصورت حل کرده که ظاهراً این تصمیمی بود که خداوند قبلاً گرفته بود و چون آدم همانوقت توبه کرد، خدا نیز ازتصمیم خود عدول کرد.

"..... و مار به زن گفت: هر آینه با خوردن این میوه نخواهید مرد، بلکه خدا میداند درروزی که از آن بخورید چشمانتان باز میشود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد. پس زن از میوه درخت گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد".

ولتر میپرسد: شاید حرف زدن مار درکتاب مقدس اشکالی نداشته باشد، زیرا درجای دیگر همین کتاب مقدس ماده الاغی نیز به زبان عبری حرف میزند و ماهی یونس روزی دو بار از رود فرات بیرون می آید تا مردم را به خدا پرستی موعظه کند، ولی مسنله مشکلتر این است که مار (شیطان) که طبعاً نمی توانست به بهشت راه داشته باشد درکجا با آدم و حوا گفتگو کرد؟ و درآنوقت که هنوز زبان مقدس عبری ساخته نشده بود این گفتگو را با چه زبانی انجام داد؟

"..... و خداوند به مار فرمود چونکه آدم را اغوا کردی از جمیع حیوانات صحرا ملعونتر خواهی بود و بعد ازاین برشکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد". درارزیابی این موضوع نیز ولتر میپرسد که آیا مار پیش از ملعون شدن روی چهار پا راه میرفته است؟ و اگر امر خداوند ظاهر شده است که وی درتمام ایام عمرش خاک بخورد، چرا هیچ ماری تا به امروز خاک نخورده است؟

<sup>۶</sup> - ارتباط زن و دنده دراسطوره توراتی آفرینش ازاینجا آمده است که درزبان سومری این هر دو کلمه تلفظ مشابهی دارند و میتوان احتمال داد که نویسندگان تورات این دو مفهوم را جای یکدیگر گذاشته باشند.



"..... و خداوند گفت: اینک که آدم از درخت معرفت نیک و بد خورده همانا مثل ما شده و عارف نیک و بدگریده است، و اینک مبادا که دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده بماند. پس خداوند خدا او را از بهشت بیرون کرد تا کارزمینی را که از آن گرفته شده بود بکند، و شمشیر آتشباری را که بهر سو گردش میکرد مأمور ساخت تا درخت زندگی را محافظت کند." توضیحی که ولتر در مورد این چند بند میدهد مفهوم فلسفی جالبی دارد: "اگر خداوند در کتاب مقدس خود واقعا چنین گفته باشد، مفهوم آن این است که معرفت نیک و بد از جانب نوع انسان یک توطئه شیطانی است که علیرغم خواست خداوند و درست در جهت مخالف آن انجام میگردد، و آن انسانی که مورد قبول خداوند است که اصولا قوه تمیز خوب را از بد نداشته باشد." در این مورد ولتر گفته یولیانوس امپراتور میترائی و ضد مسیحی روم را در خطابه مشهور او نقل میکند که خدای یهود و مسیحیت درست بالعکس میباشد از آدم و حوا خواسته باشد از میوه درخت معرفت نیک و بد هر چه بیشتر بخورد تا خدای خودشانرا آگاهانه تریپرستند و خوب را از بد بهتر تشخیص دهند.

"... و آدم به زن خود حوا درآمد و اوآبستن شد و قابیل را زانید، وباردیگر آبستن شد وهابیل را زانید، و هابیل به گله داری پرداخت و قابیل به زراعت. و بعد به مرور ایام قابیل از محصول زمین خود برای خداوند هدیه آورد و هابیل نیز نوزادان گله خود و پیه آنها را برای خداوند آورد، و خداوند هدیه هابیل را پسندید اما هدیه قابیل را منظور نداشت. پس خشم قابیل فروخته شد و سرخود را به زیر افکند. آنگاه خداوند بدو گفت چرا خشمناک شدی؟

اگر توهم هدیه ای مثل برادرت هابیل می آوردی هر آینه مقبول من میشد. و واقع شد که چون به صحرا رفتند قابیل بربرادر خود هابیل برخاسته او را بکشت." ولتر در این باره مینویسد: معلوم نیست چرا خدایان در هر دوره و به هر صورت قربانی انسانها یا حیوانات را برهدایانی که کشتار در آنها نباشد ترجیح میدهند؟ ولی حتی در این صورت نیز آیا یهوه نمیتوانسته است میان دو برادر کینه توزی بوجود نیارد و یکی از آن دو را طوری سرشکسته نکند که به قتل برادرش دست بزند، و تازه بعد از این برادرکشی، خود یهوه از برادر آدمکش و نه از برادرکشته شده حمایت کند؟

"... و چون قانن (قابیل) برادرش هابیل را کشت، خداوند خدا مقرر فرمود که هر که قابیل را بکشد هفت چندان از او انتقام گرفته شود، و به قابیل علامتی داد که هر که او را بیابد وی را نکشد. پس قابیل از حضور خداوند بیرون رفت و در شرق باغ عدن ساکن شد، و در آنجا به زوجه خود درآمد و از او پسری بنام خنوخ آورد و شهری بنا کرد و آنرا بنام پسر خود خنوخ نام نهاد" (سفر پیدایش، باب چهارم، ۱۵-۱۷). در اشاره به این نوشته تورات، ولتر میبیرسد: "گذشته از اینکه خداوند یک قاتل برادر کش را زیر حمایت خاص خود بگیرد، آنها هم در شرایطی که قبلا پدر و مادر او و در پی آنها همه نوع بشر را تنها به خاطر خوردن یک میوه ممنوع محکوم به عذاب دائم در روی زمین کرده است، چگونه همین خداوند نمیدانسته است که پس از قتل هابیل به دست برادرش، دیگر جزسه نفر (آدم، حوا، قابیل) هیچ انسانی در روی زمین نمانده است تا قابیل را بیابد و او را بکشد و خداوند از او بدین گناه هفت بار انتقام بگیرد؟ و روشن هم نشده است که این زوجه ای که قابیل گرفت از کجا آمده بود؟ و شهری که ساخت و به نام پسرش نامگذاری کرد به دست کدام کسانی ساخته شد؟ و چه مردمی در آن سکونت گزیدند؟"

پیش از فرستادن طوفان نوح، خدا تصمیم میگیرد که در آینده "ایام عمر بشرش مرتبه بیست سال بیشتر نباشد" (سفر پیدایش، باب ششم، ۳)، ولی همین سفر پیدایش (باب یازدهم، ۱۰-۳۲) ازده نسل پیاپی از فرزندان نوح نام میبرد که هر کدام از آنها به تفاوت از ۱۴۸ سال تا ۶۰۰ سال عمر کرده اند و حتی یکی از آنان هم زودتر از صدو بیست سالگی نمرده است. در جریان همین طوفان، خداوند به نوح دستور میدهد که از هر حیوان روی زمین یک جفت نروماده در کشتی خود جادهد (سفر پیدایش، باب ششم، ۱۹)، ولی تقریبا بلافاصله این دستور را فراموش میکند و از همین نوح میخواهد که هفت جفت از بهانم رابه کشتی خود بیاورد (همانجا، باب هفتم، ۳).

هنگامی که خداوند تصمیم میگیرد برای آزمایش درجه اخلاص ابراهیم از او بخواهد که پسرش را در راه خدا قربانی کند، طبق نوشته تورات بدو میگوید که "اکنون پسر یگانه خودت اسحاق را بردار و بزمن موریای پروتا در آنجا او را برای من قربانی کنی" (سفر پیدایش، باب بیست و دوم، ۲) و وقتیکه خودش مانع قربانی شدن این پسر میشود سوگند میخورد که: "به ذات اقدس خودم قسم میخورم که چون پسر یگانه خودت را از من دریغ نداشتی هر آینه ذریت ترماتند ستارگان آسمان و ریگهای کنار دریا کثیر سازم" (همانجا، ۱۶). ولی همین تورات

در فصول قبل از آن خبر داده است که ابراهیم پیش از آنکه اسحاق متولد شود، از کنیز خود هاجر فرزندی بنام اسماعیل داشته است (که در سنتهای اسلامی نیای قوم عرب و سازنده خانه کعبه است و اسحاق تنها مدتی بعد از آن از مادر صد ساله خود سارا بدنیا آمده است و بدین حساب اسحاق مطلقاً پسر یگانه ابراهیم نبوده است).

در معجزات ده گانه محیرالعقول موسی در مصر، معجزه چهارمین حکایت از این دارد که "تمامی اسبان و الاغان و گوسفندان مصریان به فرمان یهوه به وبانی سخت نابود شدند"، ولی در دهمین معجزه همین موسی، فرعون با همه سواران و اسبها و ارابه ها و تمامی لشکریان خود بدنبال یهودیان میشتابد و خود او با همه اینها در دریا غرق میشود. در سفر خروج تصریح شده است که ششصد هزار مرد یهودی که همراه با زنان و فرزندان خود از مصر بیرون آمده بودند در "ایلیم" چادر زدند که در آن تنها دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود و همگی نوشیدند و خوردند و مدت زیادی در آنجا ماندند (باب پانزدهم، ۲۷). در پایان دوره سرگردانی یهودیان در صحرا، موسی بدانان خطاب میکند که "اینک یهوه خدایتان شما را چهل سال و یازده ماه در این بیابان رهبری کرده است بی آنکه لباس بر تنتان مندرس شود یا پاهایتان آماس کند" (سفر تثنیه، باب هشتم، ۲-۴)، ولی به گفته تورات موسی هنگام خروج از مصر هشتاد سال داشته و در وقت مرگ صدو بیست ساله بوده است، و باین حساب در موقع خطاب این مطلب به یهودیان میبایست مدتی از مرگش گذشته باشد. از جانب دیگر همین مردان و زنان و کودکان که به قول موسی نه لباس بر تنشان مندرس شده و نه پاهایشان آماس کرده بود، در هنگام ورود به ارض کنعان، توسط عزرا پیغمبر معتبر یهود در کتابی که نام خود او را دارد، چنین آمار گیری شده اند: "و شمار یهودیانی که در بازگشت از مصر به ارض کنعان آمدند ۴۲۶۳۰ نفر بود، سوای غلامان و کنیزان ایشان که ۷۳۳۷ نفر بودند، و مغنیان و مغنیات ایشان که ۲۰۰ نفر بودند، و اسبان ایشان که ۷۳۰ رأس بودند، و الاغان ایشان که ۶۷۲۰ رأس بودند" (کتاب اول عزرا، باب دوم، ۶۴). همین یهودیانی که طبق آنچه در صحیفه یوشع آمده در بیش از یکصد حمله پیاپی شهرهای مختلف کنعان را متصرف میشوند و مردم آنها را قتل عام و خود شهرها را ویران میکنند، و با همه آنکه سایه یهوه بر سرشان گسترده است احتمالاً خود نیز متحمل تلفاتی میشوند، و با وجود این در پایان این ماجرا شمار آنان سیصد هزارتن برآور میشود.

در سفر پیدایش گفته میشود که یعقوب هنگام سفر به مصر برای دیدار یوسف، به دستور فرعون در نیکوترین محل مصر یعنی در ارض عمسیس (زمین رامسس) سکونت داده شد، در صورتیکه در این تاریخی که تورات معین میکند هنوز نه رامسس متولد شده بود و نه محلی بنام ارض رامسس در مصر وجود داشت (سفر پیدایش، باب چهل هفتم، ۱۱). در همین سفر پیدایش آمده است که وقتی که سارا زن ابراهیم در ۱۲۷ سالگی درگذشت، ابراهیم خواست زمینی را برای دفن او در حبرون خریداری کند، و مالک زمین او بابت بهای آن ۴۰۰ شکل نقره خواست (سفر پیدایش، باب بیست و سوم، ۱۵)، ولی بطوریکه ولتر تذکر میدهد نه تنها در آن هنگام سکه ای بنام شکل در سرزمین کنعان وجود نداشت، بلکه حتی در زمان موسی نیز هیچ جا اشاره ای به وجود سکه طلا یا نقره نشده است، و این افسانه زمین خریداری شده برای دفن سارا نشان آن است که کتاب سفر پیدایش یعنی اصلی ترین کتاب تورات بسیار دیرتر از آنکه ادعا میشود نوشته شده است.

در سفر خروج محل دیدار موسی با یهوه یکجا کوه سینا معین شده است و جای دیگر کوه حوریب (سفر خروج، باب هفدهم، ۶). در همین کتاب از قول یهوه در گفتگوی او با موسی گفته شده است که من انتقام گناه پدران را تا چهار نسل از فرزندان شما میگیرم (سفر خروج، باب بیستم، ۵)، ولی در کتاب یرمیا این انتقام به یک نسل محدود شده است (ارمیا، باب سی و یکم، ۲۹)، و در کتاب حزقیال از زبان همین یهوه آمده است که هر کسی فقط بابت گناه خودش خود جواب خواهد داد (حزقیال، باب هجدهم، ۲-۴، ۱۲-۱۶).

در کتاب یرما، خدا به پیامبرش اطلاع میدهد که بزودی فرعون مصر بدست نبوکد نصر پادشاه بابلی مغلوب خواهد شد و خداوند فرعون و کسانش را بدست دشمنان بابلی خود تسلیم خواهد کرد. ولی نه این پادشاه بابل هیچوقت مصر را تصرف کرد و نه فرعون مصر بدست او اسیر شد. در عوض مدتها بعد مصر مغلوب سپاه پارس شد که پیش از آن خود بابل را نیز تصرف کرده بود (کتاب ارمیا نبی، باب چهل و هشتم، ۲۵-۲۸). پیشگونی مشابهی از جانب حزقیال در مورد هوفر فرعون دیگر مصر و بخت النصر بهمین اندازه غلط از کار درآمده است.

در کتاب سمونیل تورات گفته میشود که فلسطینیان برای مبارزه با اسرائیل سی هزار ارابه جنگی و شش هزار سوار و "به اندازه شن های دریا" سرباز گرد آوردند. چنین لشکر آرائی این معنی را میدهد که قوم اسرائیل در آن هنگام چنان ظرفیت جنگی فراوانی داشته که این بسیج گسترده را از جانب دشمنان آن ایجاب میکرد است.

ولی درست در همین کتاب سمونیل از این شکایت میشود که یهودیان در زیر تسلط فلسطینیان حق داشتن یک چاقو را هم نداشتند: "و در تمامی زمین اسرائیل آهنگری یافت نمیشد، زیرا که فلسطینیان میگفتند مبادا عبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند. و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می آمدند تا هر کس بتواند بیل و گاوآهن و تبر و داس خود را تیز کند، و در روز جنگ شمشیر و نیزه در دست تمامی قوم اسرائیل یافت نشد" (کتاب اول سمونیل، باب سیزدهم، ۱۹-۲۱). گذشته از ضد و نقیض های فراوان، فصول مختلف تورات شامل مبالغه گویی هانی است که نه تنها ارتباط دادن آنها به خداوند این مفهوم را پیدا میکند که این خداوند اصولاً با ارقام و امار و معادلات جمع و تفریق آشنا نبوده است، بلکه نشان میدهد که نویسندگان واقعی کتابهای عهد عتیق نیز درافسانه پردازیهای خود از واقعیتهای مربوط به این امار و ارقام بیگانه بوده اند:

"... پس زارح حبشی با هزار هزار (یک میلیون) سپاه و سیصد ارابه جنگی بیرون آمد و به مریشه رسید، و آسا (پادشاه یهودا) به مقابله ایشان بیرون رفت و یهوه خدای خود را خواند. آنگاه خداوند حبشیان را به حضور یهودا شکست داد و آسا و آنها را تعاقب نمود، و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان حتی یک تن زنده نماند، و اسرائیل شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود، و خیمه های گاوان و گوسفندان را نیز زدند و گوسفندها و شتران فراوان برداشته به اورشلیم مراجعت نمودند" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب چهاردهم، ۱۰-۱۶).

"... و آجاز بیست ساله بود که پادشاه شد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود به عمل نیاورد، زیرا که دروادی ابن هنوم بخور سوزانید و قربانی ها را بر بالای تل ها و زیر درختها ی سبز گذرانید. بدین جهت یهوه خدایش فتح بن رملیا را برانگیخت که در ظرف یکروز ۱۲۰۰۰۰ نفر از اسرائیل را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند در سر زمین یهودا کشت و ۲۰۰۰۰۰ نفر دیگر از آنان زنان و پسران و دخترانشان را به اسیری گرفت" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و هشتم، ۱-۸).

"... و خداوند گفت که من این شهر (اورشلیم) را بخاطر بنده خودم داود نجات خواهم داد. پس در آن شب فرشته خداوند بیرون آمده ۱۸۵۰۰۰ نفر از اردوی آشوری را زد، و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشه های مرده بودند" (کتاب دوم پادشاهان، باب نوزدهم، ۳۴-۳۵). این نوشته تورات مربوط به حمله ای است که از جانب آشوریان در زمان پادشاهی سنا خریب (سخاریب تورات) به سرزمین یهودا صورت گرفت و با شکست یهود و غارت اورشلیم پایان یافت. درباره همین جنگی که گفته تورات در آن نزدیک دویست هزار نفر از سپاهیان آشور بدست فرشته خداوند در عرض یک شب قتل عام شدند، سنگنوشته سنخاریب، پادشاه آشور، که در کاوشهای باستان شناسی نینوا بدست آمده است و اکنون در موزه برلین است، چنین حاکی است: ".... و آنگاه بر حزقیای پادشاه یهودا که به من سر تسلیم فرود نیاورده بود تاختم. چهل و شش قلعه نظامی او و تعداد بیشماری از شهرهای کوچک پیرامون آنها را با منجیق ها و پیاده نظام و نردبانهای حمله محاصره و تصرف کردم، ۲۰۰۰۰۰ نفر از بزرگ و کوچک و مرد و زن و شمار نامحدودی از اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسفندان و بزها را به اسارت و به غنیمت گرفتم. خود حزقیای را که در درون اورشلیم پایتخت خود موضع گرفته بود چون مرغی در قفس گذاشتم. شهرهایی را که غارت کرده بودم از کشور او جدا کردم و به پادشاهان عسود و عکرون و غزه بخشیدم تا سرزمین او را کوچکتر کرده باشم، ولی فرمان دادم که مالیات سالانه آنها به حضور من همچنان توسط یهودا پرداخت شود. هراس از شوکت و جلال من حزقیای را فراگرفت و عربها و سربازان گزیده ای که وی آنها را برای تقویت اورشلیم پایتخت خود بدانجا آورده بود دست از کار کشیدند. سرانجام او غرامت سنگینی به نزد من فرستاد، باضافه دختران و زنان و خوانندگان خودش را، و نیز سی تالان طلا و هشتصد تالان نقره و قلع و سنگهای تراشیده و صندلیهای عاج و چرم فیل و عاج و آبنوس و بسیار چیزهای دیگر که همه را به نینوا شهر پادشاهی من فرستاد و سفیران خود را مأمور کرد که این غرامت ها را تقدیم من کنند و اطاعت و زیر دستی او را به من اعلام دارند".

در خود تورات نیز، در همان کتاب دوم پادشاهان، چنانکه گویی داستان قتل عام آشوریان توسط فرشته فراموش شده، در فصل دیگری در زمینه همین جنگ معجزه آسا آمده است:

"... و در سال چهاردهم سلطنت حزقیای، سخاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصار دار یهودا برآمده آنها را تسخیر نمود و حزقیای پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور فرستاده گفت خطا کردم از من برگرد و آنچه را که بر من مقرر

داری ادا خواهد کرد. پس پادشاه آشور سیصد تالان نقره و سی تالان طلا برحزقیا پادشاه یهودا گذاشت (کتاب دوم پادشاهان، باب هجدهم، ۱۳ و ۱۴).

درباره قدرت جنگی همین سربازان شکست خورده، درجای دیگر تورات آمده است که: ”.. و خداوند یهود فرمود: از این قوما (اقوام غیر یهودی) نگرانی نداشته باشید، زیرا که پنج از شما (بنی اسرائیل) صد از آنها را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند، و همه آنها پیش روی شما با شمشیر خواهند افتاد” (سفر لاویان، باب بیست و ششم، ۸).<sup>۷</sup>

در اشاره به این تضاد ها، لرد بولینگبروک محقق انگلیسی مینویسد: ” Gulliver ما هم از نوع افسانه ها دارد، اما این نوع ناشیگری را در بیابان آنها ندارد.”

مبالغه های فراوان دیگری از همین نوع را در کتابهای مهم تفسیر و حدیث یهودی میتوان یافت، که بسیاری از کتابهای حدیث اسلامی و به ویژه جهان تشیع ظاهر از آنها الهام گرفته اند:

در تلمود (بر اخوت ۳۲ ب) آمده است که قوم اسرائیل از خدا پرسید که مگر او را ترک کرده و از یاد برده است؟ و خدا به صهیون جواب داد:

فرزند من در آسمان بروج دوازده گانه را آفریدم، برای هر برج سی لشکر ساختم. .... و برای هر لشکر سیصد و شصت و پنج هزار کرور ستاره از آسمان آویختم به تعداد سیصد و شصت و پنج روز سال، و همه اینها را تنها به خاطر تو آفریدم. آیا روا است که بگویی که ترا ترک گفته ام یا فراموش کرده ام؟ به فرض آنهم که خواسته باشم، چگونه میتوانم قوچ ها بره های نوزاده ای را که تو از صحرا برایم قربانی آورده ای نادیده بگیرم؟

روایت مذهبی دیگری حکایت دارند که حتی اگر خدا هم در این راه کوتاهی کند، خورشید و ماه قصور وی را بدو یاد آور میشوند. در این باره در ”نداریم” (۳۹ ب) آمده است: ” مفهوم این جمله کتاب مقدس که خورشید و ماه در برابر عرش خدا میایستند و به راه خود نمیروند چیست؟ این است که این دو از فلک خود به عرش خدا بالا رفتند و به او گفتند: ای سرور جهان، اگر تو حق موسی پسر عمرام (عمران) را بجآوری ما نیز به نور پراکنی خود ادامه خواهیم داد، وگرنه دیگر نخواهیم درخشید. و خدا به آنها تیرشهایی پرتاب کرد و گفت هر روز ستاره پرستان فراوانی در برابر شما تعظیم میکنند و شما باز هم میدرخشید و فکر آبروی مرا نمیکند، و حالا فقط به خاطر یک بنده من اینهمه قیل و قال راه انداخته اید؟”

در سهندین ۳۸ آمده است که خداوند آدم را از آن جهت در شب شنبه خلق کرد که بتواند در طعام جشن شیت (شنبه) که هر هفته خود خداوند ترتیب میدهد شرکت کند. و در سهندین ۱۰۸ در توجیه اینکه چرا حیوانات بیگناه روی زمین همراه آدمیان گناهکار روی زمین همراه آدمیان گناهکار در طوفان نوح ناپدید شدند نوشته شده است که خدا چون پدری که برای پسرش حجله عروسی ساخته باشد و بر اثر خطاکاری او پریشان شود و حجله را سرنگون کند، حیوانات را هم که دیگر به دردی نمیخورند همراه آدمها دور ریخت.

در سهند رین ۵۹ روایت شده است که چون برای آدم در باغ بهشت خوردن گوشت حیوانات زمینی مجاز نبود، برایش گوشت از آسمان نازل میشد و خدمه خداوند آنرا برایش کباب میکردند و همراه شراب بر سفره اش میگذاشتند، و بدین ترتیب وی نخستین انسانی بود که در باغ عدن بر سر سفره غذا نشست. در همین روایت آمده است که آدم وقتی که بر اثر خطای خود از بهشت رانده شد، ۱۳۰ سال روزه گرفت، ۱۳۰ سال دوم با حوا همخوابگی نکرد، و در ۱۳۰ سال سوم عورت خود را برگ انجیر پوشانید.

<sup>۷</sup> - در کشف الاسرار آیت اله خمینی نیز، احتمالاً با الهام از حزقیال نبی یا یوشع بن نون، میتوان خواند: ” از سرداران اسلام یاد بگیرید که یکی از آنان گفت ۳۰ نفر همراه من بیابند تا ۶۰۰۰۰ نفر طلبه لشکر روم را رد کنیم. چک و چونه کردند که آقا نمیشود. قبول کرد که و ۶۰ نفر باشند. شصت نفر آدم رفتند و شصت هزار رومی را از دم شمشیر گذراندند و برگشتند.”

درسهندین ۹۵ نقل شده که ربی سیرازربی او اهوپرسید که اینکه درتورات آمده است که الاغ از آسمان آمد، این الاغ بصورت یکپارچه به زیر آمده یا بصورت قطعات مجزا؟ و ربی او اهو جواب داد البته یکپارچه آمده است، زیرا از آسمان هیچ چیز بصورت ناقص نازل نمیشود.

در جای دیگر (سهندین ۳۸، ب) راب (خاخام) یوخانان از مفسران تلمودی تورات مینویسد که چرا غالباً خداوند بصورت "ما" از خودش نام میبرد؟ و خودش پاسخ میدهد: برای اینکه خداوند هیچ کاری را نمیکن مگر اینکه قبلاً با مشاورین خودش درباره آن مشورت کرده باشد.<sup>۸</sup>

\* \* \*

انجیل به نوبه خود - مانند تورات - آکنده از ضدو نقیض ها، ناسخ و منسوخ ها و اشتباهاتی است که قسمت اعظم آنها از واقعیتی که قبلاً بدان اشاره شد، یعنی از ترکیب نامتجانس این کتاب و ازخدای دو شخصیتی آن سرچشمه میگردد. این مشکلی است که از همان آغاز وجود داشته است،

زیرا که عیسی از یکطرف خودش یهودی است و ناگزیر است مکتب خود را ادامه دهند و مکمل مکتب تورات و نه ناقض آن بدانند، از جانب دیگر برداشتهای فکری و عاطفی او چه درزمینه زمینی و چه درزمینه آسمانی بکلی با برداشتهای تورات دراین هردو زمینه اختلاف دارد، زیرا سنگ زیر بنائی مکتب عیسائی محبت و گذشت است که میباید هم ضابطه حاکم بر روابط آدمیان با یکدیگر و هم ضابطه حاکم با روابط آنان با "پدرآسمانی" باشد، درصورتیکه سنگ زیربنائی تورات اطاعت بیقید و شرط از خداوند و اجرای دقیق قوانین و مقررات او است که درصورت تخلف از آن یا قصور درآن مطلقاً بخشش و گذشتی درکار نیست و فقط کیفر، آنهم بصورتی انتقامجویانه و کینه توزانه درکار است. درمقایسه با تاریخ مذهبی ایران، میتوان گفت که مکتب شخصی عیسی نوعی مکتب حلاج است و مکتب حلاج است و مکتبی که انجیل ادعای دنباله روی آنرا دارد مکتب آن قضات شرع که حلاج را به دارکشیدند، و عهد جدید (انجیل)، صحنه دائمی برخورد این دوگرایش است، برحسب آنکه شخصاً بیشتر درخط عیسی بوده باشند یا درخط تورات. دراین مورد نقش اساسی نقش پائولوس قدیس (سن پول) است که عملاً بنیانگذار مسیحیت شکل گرفته کلیسا است، زیرا نه خود عیسی در این "شکل گیری" نقشی داشته است نه شاگردان ساده و عامی و غالباً بی سواد او که در عین پاکدلی از چنین توانایی بی بهره بودند، و اگر پائولوس پا به میدان نگذاشته بود احتمالاً حرکتی که عیسی به وجود آورده بود با مرگ او متوقف و بعد از مدتی نیز به کلی فراموش می شد پائولوس در بدو امر یک خاخام متعصب و قشری یهودی بود که نوآوری عیسی ناصری را بدعتی کفر آمیز در دین یهود میدانست و بهمین جهت - بطوریکه خودش در چند رساله خویش اعتراف میکند - همه کوشش خود را در نفی این بدعت بکار میبرد و از جمله کاهنانی بود که با محاکمه و مرگ عیسی موافق بودند. ولی همین کاهن مطلع و متعصب پس از مرگ عیسی، که هیچ وقت او را ندیده بود، به روایت خودش در راه دمشق با عیسی بعد از عیسی بعد از رستاخیز او ملاقات و گفتگو کرد و بدنبال آن بکلی تغییر گرایش داد و از آن پس تا بهنگام شهادت خود دررم تمام دانش و بینش و نیروی خود را در شکل دادن مسیحیت نوحاسته بکار انداخت، منتها این تشکل را براساس روحیه و معتقدات و باورهای توراتی شخص خودش پایه گذاری کرد و نه براساس برداشتهای عاطفی و انقلابی عیسی، که پائولوس بعنوان یک یهودی سنتی با همه آنها بیگانه بود، و این واقعیت که در همه چهارده رساله او در عهد جدید منعکس است انگیزه اصلی تضادی است که از همان آغاز مسیحیت میان بخش عیسائی انجیل و بخش پائولوسی آن وجود داشته است. تذکر این نکته نیز ضروری است که کلیسای کاتولیک از بدو فعالیت رسمی خود در قرن سوم میلادی، عملاً گرایش پائولوسی انجیل را که ضامن

<sup>۸</sup> - این نوع برداشت های عقیدتی که در زمان تدوین تلمود "حقایق ابدی و تغییر ناپذیری الهی" اعلام میشد - واز نظر ماهیت فرق زیادی با "واقعتهای ثابت و تغییر ناپذیر الهی" بسیاری از محدثان مسلمان و بخصوص شیعه ندارد - ظاهراً امروز نیز جای ممتازی در جامعه قرن بیستمی وارثان تلمود دارد، همچنانکه نظایر آنها جای ممتازی در جامعه قرن بیستمی وارثان "صحاح سته" و "اصول کافی" ثقه الاسلام کلینی دارند. خانیم بیالیک متفکر و ادیب معاصر یهودی مینویسد: "تورات ابزار دست خالق عالم است که تمام آفرینش از روی طرحهای آن انجام گرفته و روح زنده ای است که بدون آن جهان ما علت وجودی خود را از دست میدهد، زیرا تورات مقدم بر خلقت آدم خلق شده است". وینکلر دانشمند یهودی آلمانی کتاب مقدس را منبع پخش نیروی مغناطیس خاصی میدانند که خواننده را نخست به لرز و تحریک وامیدارد و سپس از او مومن معتقدی میسازد (چیزی شبیه به اشعه ای که به فتوای نخستین رئیس جمهور اسلامی از گیسوان زنان جوان تراوش میکند و مومنان را به لرزو تحریک میکشاند). مارتین بوبر فیلسوف یهودی و برنده جایزه نوبل با استناد به بندی از کتاب اشعای نبی در تورات (باب چهل و سوم، ۴-۶) که در آن یهوه به اسرائیل میگوید چون تومحبوب منی صهیون و همه سرزمینهارا به تومیدم و همه اقوام جهان را در راهت فدا میکنم، نتیجه میگیرد که اساساً جامعه جهانی امروز بخاطر اسرائیل برسرپاست و تجدید ساختار جهانی نیز منوط به باز سازی صهیون است.



قدرت و حاکمیت بیچون و چرای کلیسا است برگزیده و گرایش عیسائی آنرا جز بصورت تنوری و موعظه، نادیده گرفته است. در رسالات پانولوس چندین بار تصریح شده است که خداوند آن کسانی را که میباید به مسیح ایمان آوردند و رستگار شوند از پیش از تولدشان برگزیده است، و در عین حال در همین رساله ها مردم دعوت به رفتن به راه مسیح شده اند و از پاداش نیکان و جزای گمراهان سخن رفته است، و وقتی هم که از او میپرسند: اگر خداوند خود رستگاران را برمیگزیند چرا میباید گمراهان را بازخواست کند و کیفر دهد؟ پاسخ میدهد: فضولی موقوف! ترا ای انسان چه جای سنوال از خداوند است؟ ولی به موازات این، در همین عهد جدید از خود عیسی نیست و ایمان به مسیح نیز شرط اصلی رستگاری محسوب نمیشود، بلکه این شرط رستگاری محبت به دیگران و گذشت از خطاهای آنان است: "نه هرکس که مرا خداوند گار خطاب کند به ملکوت آسمان داخل خواهد شد، بلکه کسی که اراده پدر آسمانی مرابه انجام برساند" (متی، باب هفتم، ۲۱) "خواست پدر آسمانی من این است که به دشمنان خود محبت نمانید، به آنانکه از شما متنفرند نیکی کنید، برای آنانکه به شما دشنام میدهند دعای خیر کنید، با دیگران آنچنان رفتار کنید که میخواهید با شما رفتار کنند" (لوقا، باب ششم، ۲۷-۳۱).

در رساله به غلاطیان و پانولوس برای اثبات برتری مسیحیان بر دیگران مینویسد: "خداوند در کتاب مقدس (تورات) به ابراهیم میفرماید: کنیز و پسرش (هاجر و اسماعیل) رابیرون کن، زیرا پسر کنیز نمیتواند با فرزندان زن آزاد هم ارث باشد، و ما، ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم، بلکه اولاد آزادییم" (رساله پانولوس رسول به غلاطیان، باب چهارم، ۳۰)، ولی دردو انجیل لوقا و متی از عیسی در موعظه معروف او پرسرکوه نقل میشود که: "خوشا بحال حقیران و مسکینان، زیرا ملکوت آسمان بیش از همه از آن ایشان است" (متی، باب پنجم، ۱، لوقا، باب ششم، ۳۰). در رساله عبرانیان، پانولوس متذکر میشود که "وقتیکه موسی همه فرمانهای شریعت را به مردم رسانید، خون بز و گوساله را گرفته با آب و پشم قرمز و روفابرهه پاشید و گفت این خون پیمانی را که خدا برای شما مقرر فرموده است تأکید میکند، زیرا بر طبق شریعت همه چیز با خون پاک میشود و بدون ریختن خون آمرزش گناهان مفهوم ندارد" (نامه پولس رسول به عبرانیان، فصل نهم، ۱۹-۲۲). ولی در انجیل های متی و مرقس از عیسی نقل میشود که به ملایان یهود که از اورشلیم به نزد او آمده بودند میگوید: "ای ریاکاران! شما قوانین واقعی خدا را بخاطر آداب و رسوم گذشته خود نادیده گرفته اید. بازبان به خدا احترام میگذارید اما دلهایتان از او دور است. عبادت شما بیهوده است، زیرا او امر انسانی را به جای احکام حقیقی الهی تعلیم میدهد" (متی، باب پانزدهم، ۷-۱، مرقس، باب هفتم، ۱-۱۳).

در انجیل های متی و مرقس و لوقا عیسی از جانب شاگردانش فقط استاد خطاب میشود، حتی یکبار که او را به صفت نیک میخوانند عیسی بدین خطاب اعتراض میکند، "زیرا فقط خداست که شایسته عنوان نیکو است" (مرقس، باب دهم، ۱۸) ولی در همین عهد جدید "پانولوس در رساله های مختلف خود او را جلوه تمام خدامیدانده" (اززل دارای مقام الوهیت بوده است" (رساله به فیلیپیان، باب دوم، ۶-۱۱، رساله به کولسیان، باب اول، ۱۹) و "تجلی خدا نادیده است که همه موجودات توسط او آفریده شده اند" (رساله به کولسیان، باب اول، ۱۵)، "تنها یک خدا وجود دارد و او عیسی مسیح است" (رساله قرنتیان، باب هشتم، ۶۱)، "خدای زندگان و مردگان است" (رساله به رومیان، باب چهاردهم، ۶-۱۰). باید متذکر شد که اصولاً اعتقاد به الوهیت مسیح در مسیحیت اولیه مطرح نبوده است. به قول **Albert Schweitzer** خود عیسی خودش رامسیح خداوند میدانند، و این کلیسای مسیحی و دیوهاو اجنه اند که بر مسیحیت او تأکید میگذارند.<sup>۹</sup>

در رساله های پانولوس، باهدف پیشگیری از مشکل تراشی حکومت رم در راه فعالیت مذهبی مسیحیان تأکید شده است که هر مسیحی باید از احکام وقت بطور کامل و صادقانه اطاعت کند، زیرا که هیچ قدرتی نیست که از جانب خدا تعیین و مأمور نشده باشد، بنابراین هرکس که با حکومت موجود مخالفت کند با نظام الهی مخالفت کرده است و هر که رویاروی حکومت قرار گیرد خود را محکوم کرده است (رساله به رومیان، باب دوازدهم، ۴ و باب سیزدهم، ۱-۳). مفهوم این دستور این است که فی المثل در یک رژیم کمونیستی ضد خدا نیز یک مسیحی صادق میباید بصورت کمونیست مومنی عمل کند، زیرا که این حکومت از جانب خدا برقرار شده است. محقق آلمانی "اشتاور" در این باره مینویسد: با این دستور عجیب پانولوس نه تنها امپراتور زمان خودش نرون را برگزیده

<sup>۹</sup> - اشاره بدین گفته انجیل که وقتی که عیسی بیماران را شفاداد، دیوانی که به فرمان او از بدن آنها بیرون آمده بودند در پیش او به خاک افتادند و با صدای بلند فریاد برآوردند که تو پسر خدا هستی، اما عیسی باتأکید به آنها امر کرد که این را به کسی نگویند (مرقس، باب سوم، ۱۰-۱۱).

خاص خداوند میداند، بلکه به تمام نرونهاى قبلى و بعدى چون چنگيز و آتلا و استالين و هیتلر نیز لبيک ميگويد، زیرا از نظر او همه اينها با خواست خداوند آدمکشی کرده اند. همين محقق معتقد است اين برداشت پانولوس از کتاب يرميای نبی در تورات اقتباس شده است که در آن خداوند به وسيله يرميا به ملت اسرائيل فرمان ميدهد از نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل که بزودی به سرزمين يهود حمله خواهد برد و آنرا تصرف خواهد کرد صادقانه اطاعت کنند و خودشان و حتى حيواناتشان خادم و پسر و نوه او باشند: "و خداوند فرمود: من آمم که جهان و انسان و حيوانات را که بر روی زمينند به قوت عظيم و بازوی افزاشته خود آفريم و آنرا به هرکس که در نظرم پسند آمد بخشيدم، و الان من تمامی اين زمينهارا بدست بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حيوانات صحرا را به او بخشيدم تا او را بندگی نمايند، و تمامی امتهای او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود، و هر امتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت ننمايد و گردنش را زیر يوغ او نگذارد آن امت رابه شمشير وقطعی و وبا کيفرخواهم داد و بدست او هلاک خواهم کرد" (کتاب يرميای نبی، باب بيست و هفتم، ۵-۸).

و البته اين همان بخت النصری است که بعدا اورشليم را ويران و معبد سلیمان را غارت کرد و يهوديان را بطور دسته جمعی به اسارت به بابل برد. در مورد همين حکومتهای وقت، از زبان عیسی در انجيل مرقس نقل شده است که "به شاگردان خود گفت از خمير مايه هيروديس (پادشاه يهود) بر حذر باشيد" (مرقس، باب هشتم، ۱۵) و در انجيل يوحنا نقل شده است که: "دزد نمی آيد مگر برای آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند" (يوحنا، باب دهم، ۱۰). موضوع رسالت عیسی برای نجات بشر به قيمت مرگ خود که پانولوس درباره آن مینويسد: "اگر چه او از ازل مقام الوهيت داشت ولی اين را غنيمت نشمرد که برابری با خدا را برای خود حفظ کند، بلکه بصورت یک برده درآمد و شبیه یک انسان شد و حتى مرگ بر روی صليب را برای خود پذيرفت" (رساله پولس رسول به فيلیپيان، باب دوم، ۶-۸) اقتباس از شرح مفصل کتاب اشياء نبی در تورات است که براساس آن کسی بنام عبد يهوه از جانب يهوه برای نجات يهوديان برگزيده ميشود و مورد همه گونه تحقير و آزار قرار ميگيرد، ولی همه بلايا و مصائب را برای خودش ميخرد تا خداوند نقشه نجات معنوی قوم برگزيده خویش را به وسيله او اجرا کند، و عبد يهوه برای خريدن گناهان بنی اسرائيل جان خودش را چون قربانی گناه تقديم ميکند (کتاب اشعيا، نبی، ۴۲ و ۴۹-۵۳). درسه انجيل از انجيلهای چهارگانه عیسی مرادف اين عبد يهوه شناخته ميشود (متی، باب دوازدهم، ۱۸ و باب بيستم، ۲۸، مرقس، باب چهاردهم، ۲۴، لوقا، باب بيست و دوم، ۲۷). اين موضوع در کليسا نیز مورد تأييد قرار گرفته منتها عبد يهوه اين بار تبديل به خود خدا در قالب مسيح شده است. گذشته از تناقض اصولی میان دو بخش يهودی و مسیحی "عصر جديد"، خود بخش مسیحی يعنی انجيلهای چهارگانه نیز آکنده از ضدو نقیض هائی است که عموماً از طرز فکرو درجه اطلاعات نويسندگان آنها - و نه از وحی آسمانی به عیسی - سر چشمه گرفته است.

در انجيلهای سه گانه متی، مرقس و لوقا عیسی نه خود را خدا ميداند، نه پسر خدا و نه مسيح، ولی در انجيل يوحنا وی شخصاً اعلام ميکند که مسيح خداوند است و از پيش از آفرينش جهان نزد خداوند وجود داشته است و از جانب خدا به روی زمین آمده است (يوحنا، باب هفدهم، ۳-۸).

در انجيل يوحنا تأکید ميشود که خداوند همه چیز را بدست عیسی سپرده است و او بر هر چه ميگذرد و خواهد گذشت آگاه است (يوحنا، باب سيزدهم، ۳)، ولی در هر سه انجيل ديگر پيشگونی مهمی از عیسی نقل شده که هرگز تحقق نيافته است و بخوبی نشان ميدهد که عیسی هيچ آگاهی واقعی برآينده نداشته است:

"... آنگاه عیسی فرمود: درخورشيد و ماه وستارگان علامات بسيار ظاهر خواهد شد، و بر زمين تنگی و حيرت برای همه مردمان روی خواهد کرد. درياها به تلاطم خواهند آمد و قدرتهاى آسمانی به لرزه خواهند افتاد و آدميان از وحشت از هوش خواهند رفت، و آنوقت همگان پسرانسان (عیسی) را خواهند دید که با قدرت و جلال عظيم از درون ابری فرو خواهد آمد. شيبور بزرگ (صوراسرافيل) به صدا در خواهد آمد و او فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا برگزيدگان خدا را از چهار گوشه جهان و از کرانه های فلک جمع کنند. و يقين بدانيد که تا پيش از درگذشت نسل حاضر همه اينها روی خواهد داد" (متی، باب بيست و چهارم، ۲۴-۳۲، مرقس، باب سيزدهم، ۲۷-۲۴، لوقا، باب بيست و يکم، ۲۵-۲۸).

در کجا از زبان عیسی گفته ميشود که "چون اکنون فريسيان بر کرسی موسی نشسته اند، بايد شما نیز به هر چه آنان ميگويند گوش دهيد و مطابق آن عمل نمايند" (متی، باب بيست و سوم، ۱-۳) ولی در جای ديگر از

قول همین عیسی نقل میشود که "وای به حال شمای فریسیان که از اجرای عدالت و محبت به خدا غافل هستید و حکم قبرهائی را دارید که نشانه ای روی آنها نیست و مردم دانسته و ناشناخته بسراغشان میروند" (لوقا، باب یازدهم، ۴۲-۴۳).

دریکجا عیسی در موعظه معروف خود بر سر کوه به پیروانش میگوید: "بکوشید تا مردم کارهای نیک شما را ببینند و از این راه پدر آسمان شما را ستایش کنند" (متی، باب پنجم، ۱۶)، ولی در جای دیگر از زبان همین عیسی میگوید: "مراقب باشید کارهای نیک خود را درانظار مردم انجام ندهید زیرا که اگر چنین کنید اجری نزد پدر آسمانی خویش نخواهید داشت" (متی، باب ششم، ۱).

دریکجا از عیسی نقل میشود که "بیانید تا شما را تعلیم دهم، زیرا که من فروتن و بردبار هستم" (متی، باب یازدهم، ۲۹-۳۰)، ولی در جای دیگر روایت میشود که: "عیسی به یهودیان و فریسیان گفت: مردم نینوا وقتی که موعظه یونس را شنیدند توبه کردند، و ملکه سبا از دوردست آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و حال آنکه شخصی که در اینجا است از سلیمان داناتر است" (متی، باب دوازدهم، ۴۱-۴۲).

دریکجا از زبان عیسی گفته میشود که: "کسانی که برای ورود به پادشاهی خدا تولد یافته بودند (یهودیان) اینک بخاطر گناهان خود به سرزمین ظلمت و اشک افکنده خواهند شد" (متی، باب هشتم، ۱۲)، و در جای دیگر از هم او نقل میشود که: "من فقط برای گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل فرستاده شده ام" (متی، باب پانزدهم، ۲۴).

دریکجا عیسی به شاگردانش میگوید که: قدرت درک سخنان من به شما عطا شده است اما برای دیگران همه چیز بصورتی بیان میشود تا بشنوند و نفهمند و بنگرند و نبینند" (مرقس، باب چهارم، ۱۰-۱۲) ولی جای دیگر همین عیسی به همین شاگردان میگوید: "شما که مثل ساده مرا نمیفهمید چگونه مثلای دیگر را خواهید فهمید؟" (همانجا، ۱۳).

درجائی آمده است که یحیی تعمید دهنده به عیسی گفت: "چگونه تو برای تعمید گرفتن پیش من آمده ای، درحالی که حقانتم که باید از تو تعمید بگیرم" (متی، باب سوم، ۱۴) و تأکید شده است که چون عیسی تعمید گرفت روح خدا مانند کبوتری از آسمان نازل شد و صدائی شنیده شد که میگفت این است پسر عزیز من (همانجا، ۱۶-۱۷)، ولی درجائی دیگر در همین انجیل گفته شده است که وقتی که یحیی در زندان از کارهای عیسی باخبر شد دونفر از شاگردان خود را پیش او فرستاد که بپرسند آیا تو همان شخصی هستی که قرار است بیاید یا باید در انتظار شخص دیگری باشیم؟" (متی، باب یازدهم، ۱-۳).

در انجیل لوقا عیسی برای شاگردان خود پیش بینی میکند که پس از وی آنها را دستگیر خواهند کرد و عده ای از آنان را خواهند کشت (لوقا، باب بیست و یکم، ۱۶) ولی در همین پیش بینی از قول وی گفته میشود که مونی از سر هیچکدام از شما کم نخواهد شد (همانجا، ۱۸).

تناقضات انجیل از طرف بسیاری از نویسندگان جهان اسلامی نیز مورد تذکر و بررسی قرار گرفته است که از جمله آنها میتوان از رساله "تخجیل من حرف الانجیل" ابوالبقاء جعفری نام برد که متن تلخیص شده ای از آن بنام "الرد علی النصارى" در لایدن هلند بچاپ رسیده است.

داستان بکارت مریم در هنگام بارداری او که کرار در قرآن بر آن تأکید نهاده شده (آل عمران، ۴۲-۴۷، مریم، ۲۶-۱۶، انبیاء، ۹۱، احقاف، ۱۲) ولی در خود انجیل تنها یکبار بطور مستقیم (متی، باب اول، ۱۸) و بار دیگر بطور ضمنی (لوقا، باب اول، ۳۴) بدان اشاره شده است، از این پیشگویی اشعیاء در تورات مایه گرفته است که: "باکره ای آبستن خواهد شد و پسری خواهد زانید که عمانوئیل یعنی خدا با ما خوانده خواهد شد" (اشعیاء بنی، باب هفتم، ۱۴). ولی در پیشگویی اشعیاء صرفاً مربوط به دوران خود او و شکستهای است که بر اسرائیل وارد آمده بود. پسر نوزاده نیز عمانوئیل نامیده نشده و یسوعا نامیده شده است که تلفظ عبری عیسی است. لازم به تذکر است که این اسطوره تولد یک انسان استثنائی از مادری باکره اقتباس از اسطوره هانی است که پیش از آن در همه تمدنهای باستانی مصر و بین النهرین و ایران و هند وجود داشته اند. در معتقدات اساطیری مصر، ملکه ای باکره از خدای خورشید باردار شده بود. در اسطوره های فنیقی آتیس از مادر باکره ای به نام

نانامتولد شده بود. در آئین ایرانی میترا که تقریباً در تمام جهات الگوی مسیحیت قرار گرفته است میترا (مهر) از آنهیتا، مادری باکره بدنیا آمده بود. سرود مقدس میترائی که در طول چهار قرن رواج آئین میترا در امپراتوری روم در مراسم مذهبی میترائی خوانده میشد بر این تکیه داشت که: "امروز نجات بخشی برای شما از مادر باکره ای زانیده شده است"، و این جمله ای است که عیناً مورد اقتباس انجیل قرار گرفته است: "امروز نجات بخشی برای شما زانیده شده است" (لوقا، باب دوم، ۱۱).

اسطوره تولد عیسی در یک طویله نیز از افسانه های کهن، بخصوص از معتقدات میترائی سرچشمه گرفته است که بر اساس آنها میترا در غاری متولد شده بود، همچنانکه در معتقدات اساطیری یونانی هرمس، خدای شبانان، در طویله ای میان خری و گاو تولد یافته بود.

در انجیل لوقا صحنه جالبی در ارتباط با تولد عیسی نقل شده است که به موجب آن پیرمرد پارسانی بنام شمعون که از روح القدس بدو الهام رسیده بود که تا مسیح موعود خداوند را نبیند نخواهد مرد، عیسی نوزاد را که والدینش به معبد بزرگ آورده اند در آغوش میگیرد و به حاضران میگوید که این کودک نوری است که جهان را روشن خواهد کرد (لوقا، باب دوم، ۲۵-۳۲). این صحنه رونوشت داستانی است که درباره تولد بودا نقل شده است. به بودا نیز پسر انسان و استاد نام داده اند، و معجزاتی مانند شفا دادن بیماران و کوران و افلیج ها و راه رفتن بر روی آب برای او قائل شده اند که نظائر آنها را شش قرن بعد از او عیناً در انجیل میتوان یافت. یکی از افسانه ها حاکی است که یکی از شاگردان بودا می خواهد چون خود او روی آب راه برود، ولی در آب فرو میرود و بودا اورانجات میدهد. این ماجرا بطور آشکار الگوی انجیل متی قرار گرفته است: "... پطرس گفت ای خداوند، بمن دستور بده تا من هم بر روی آب نزد تو بیایم. عیسی فرمود: بیا پطرس از قایق بیرون آمد و بر روی آب به طرف عیسی رفت، اما در حالیکه غرق میشد فریاد زد: ای خداوند، نجاتم بده. و عیسی دستش را گرفت گفت ای کم ایمان، چرا شک کردی؟ و با او سوار قایق شد و باد فرونشست" (متی، باب چهاردهم، ۲۸).

داستان مصلوب شدن عیسی و رستاخیز او پس از مرگ، بنوبه خود در اسطوره های متعدد ماقبل مسیحیت سابقه دارد. تموز در بابل، آدونیس در فنیقیه، آتیس در فریگیه، ازیریس در مصر، ارباب انواعی هستند که مصلوب میشوند و برخی از آنان چون آتیس و آدونیس و ازیریس درست همانند عیسی سه روز پس از مرگ زنده میشوند. در امپراتوری روم پیروان آتیس، خدائی که از آسیای صغیر به روم رفته بود، هر سال در سالروز سنتی کشته شدن او تصویر وی را به درخت کاجی می آمیختند و سه روز برای مرگش عزاداری میکردند و بعد رستاخیزش را جشن میگرفتند. پیروان دیونیزوس نیز در معابد خود مجسمه به صلیب کشیده او را نصب میکردند، درست در همان صورت که در کلیساهای مسیحی مجسمه عیسی مصلوب نصب میشود. اورینگنس عالم بزرگ الهیات و بنیانگذار کلیسای یونانی درباره رستاخیز عیسی مینویسد که این معجزه برای بت پرستان تازگی ندارد، زیرا نظیر آنرا در اساطیر بسیاری از آنان نیز میتوان یافت. دیلیوس اسقف آلمانی در کتاب "رسالت و تاریخ" خود تصدیق میکند که نویسندگان مسیحی یهودی الاصل، شخصیت عیسی را بر همان اسطوره های نبی ها و خاخام ها قرار دادند، و نویسندگان غیر یهودی افسانه های اساطیری را با تغییراتی چند با مسیح منطبق ساختند.

داستان خر عیسی که وی سوار بر آن وارد اورشلیم شده، و در احادیث اسلامی آمده است که این خر همراه با خود عیسی وارد بهشت خواهد شد، بر اثر اشتباه ماتئوس نویسنده انجیل متی در درک مفهوم واقعی این تمثیل به صورت تقریباً مضحکی وارد کتابهای توحیدی شده است: "به دختر صهیون بشارت دهید که این پادشاه تو است که سوار بر الاغی و بر کره الاغی است و فروتنانه به نزد تو می آید. و آن دوشاگرد عیسی رفتند و الاغ و کره او را آوردند و آنگاه ردهای خود را بر پشت آنها انداختند و عیسی سوار شد" (متی، باب بیست و یکم، ۵-۷). محقق آلمانی وینکن متذکر میشود که این نوشته عیناً از کتاب زکریای تورات گرفته شده است که: "ای دختر صهیون، با بانک بلند هلله کن، و ای دختر اورشلیم، قهقهه بزن، زیرا که پادشاهت بسوی تو می آید و بر الاغی سوار است، بر کره الاغی سوار است" (کتاب زکریای نبی، باب نهم، ۹)، و یاد آوری میکند که این یک سنت سابقه دار ادبیات عبری است که یک جمله را دوبار تکرار کنند، ولی متی، نویسنده، از روی بی اطلاعی تصور کرده است که عیسی بر دو الاغ سوار بوده و آنرا بهمین صورت در انجیل خود منعکس کرده و توضیح داده است که "همه این حوادث روی داد تا پیشگویی انبیاء بنی اسرائیل تحقق یابد".

در تورات خداوند به صهیون می آید و قوم خود را بدور خویش گردمی آورد و بطور ثابت در اورشلیم سکنی میگزیند، ولی در انجیل قلمرو خداوند مرز جغرافیایی ندارد و روایید و رواییدان بدون تبعیض صادر میشود. همین عیسیای مهربان با گذشت و آزادنش، در نیمه "یهودی" انجیل در قالب یک پیامبر ترشروی متعصب و سختگیر

و بی گذشت تورات درمی آید که با قاطعیت تکفیر میکند و عده مجازات میدهد، و از مسیحیت تنهانام مسیح را دارد، به گفته صاحب نظر ایرانی، آن مرد ساده ژنده پوش و پاکدل و خیال بافی که از یکسو علیه ریا و فساد و فریب کاهنان یهود و از سوی دیگر علیه ثروتمندان و علیه قدرتمندان هیئت حاکمه بانک بر میدارد و برخلاف سنت زمان خود با روسپیان و خطاکاران مینشیند و با آنان با محبت سخن مگوید، به مسیح آلبرت شواتسر بسیار نزدیکتر است تا به مسیح پاپ برژیا یا پاپ گرگوار که جز کینه و نفرت چیزی عرضه نداشته اند.

مارکیون Markion یکی از نخستین کشیشهای جامعه مسیحیت به نام " کلیسای مسیح " بنیاد گذاشت که کلیسای کاتولیک جدا علیه آن موضعگیری کرد، ولی اصول فکری این مکتب (مارکیونیسم) رواج گسترده ای یافت. در برداشت فکری مارکیونیسم عیسی پسر خدا است، ولی این خدا همان خدائی نیست که در تورات معرفی شده و پانولوس قدیس او را به انجیل نیز راه داده است، زیرا خدای انجیل خدای بخشش است، در صورتیکه خدای تورات خدای کینه و انتقام است. لایزینگ محقق آلمانی در کتاب بنمایه فکری این مکتب را چنین خلاصه میکند که " سراسر تاریخ جهان، از خلقت آدم تا ظهور عیسی، بدان صورت که در عهد عتیق آمده است، درام غیر اخلاقی و مشمنز کننده خدائی است که اصرار داشته است دنیا را به بدترین صورت ممکن به گردش در آورد، و در یک محاسبه کلی، چنین خدائی ارزشی بیشتر از دنیای بی سروتهی که آفریده است ندارد. بدین جهت عیسی مسیح که بعنوان فرزند یک خدای خوب با ما سخن میگوید نمیتواند فرزند چنین خدائی باشد که اصولاً نشانی از خوبی در او نمیتوان یافت". مارکیون خود در همین باره در موعظه ای مشهور اظهار عقیده میکند که انتساب عیسی مسیح به خداوند تورات توطئه ای است که با هدف اعاده حیثیت برای خدای یهودیان ترتیب داده شده است.

یولیانیوس Julianus امپراتور رومی قرن چهارم که پیرو آئین میترائی و دشمن سرسخت مسیحیت نوحاسته بود- و مرگ نابهنگام او در جنگ با ایران ساسانی در بین انهرین مسیحیت را از خطری بنیادی نجات داد- در رساله ای که در رد مسیحیت نوشت بیش از یکصد ایراد اصولی بر آن گرفت که بسیاری از آنها توسط ولتر در ارزیابی او از کتاب مقدس نقل شده است. هلموت مارکل استاد آلمانی تاریخ مذاهب در اشاره بدین رساله مینویسد: " جای تعجب است که این کافر چنین مسائلی را درک کرده بود، ولی علمای الهیات مسیحیت هنوز هم یا نمیتوانند و یا نمیخواهند آنها را درک کنند".

\* \* \*

قرآن نیز، مانند تورات- هر چند کمتر از آن - دارای ضد و نقیض ها و به اصطلاح رایج تر ناسخ و منسوخ هائی است که وجود آنها از همان آغاز مورد توجه مفسران و شارحان قرآن قرار گرفته است. یکی از نتایج این ناسخ و منسوخها در طول همه قرون اسلامی این بوده است که غالباً در بحث ها و گفتگوها، هریک از طرفین میتواند استه است به آیه ای از قرآن که موید نظر او باشد استناد کند بی آنکه هیچکدام از آنان از حدود استناد به قرآن تجاوز کرده باشند. فی المثل آنکس که مدعی آزادی قبول یا عدم قبول دین در اسلام بوده است، میتواند استه است و میتواند به آیاتی از این قبیل استناد کند: " لا اکره فی الدین " (بقره، ۲۵۶) و: " به آنکه نمیخواهند ایمان بیاورند بگو که شما به راه خود ادامه دهید و ما نیز به طاعت خویش ادامه خواهیم داد " (هود، ۱۲۱) و یا: "... اگر باز روی از خدا بگردانند بر تو (محمد) تکلیفی جز تبلیغ رسالتت بیش نیست " (نحل، ۸۲)، و در همان حال، مخالف او میتواند استه است و میتواند آیات قرآنی دیگری از این قبیل مثال آورد که: " با آنهائی که به خدا و به روز آخر ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده اند حرام نمیشمارند و به کیش حق نمیگروند مقاتله کنید تا یا کشته شوند یا چزیه بپردازند " (توبه، ۲۹)، " و آنهائی را که به آئین خدا روی نمی آورند بکشید تا فتنه از میان برداشته شود " (بقره، ۱۹۳ و ۲۵۶).

در سوره قرآن به صراحت آمده است که سخنان خداوند قابل تغییر نیست (انعام، ۳۴ و ۱۱۵، کهف، ۲۷، یونس، ۶۴). با اینهمه در همین قرآن گفته شده است که: " و قتیکه ما آیه ای را نسخ میکنیم یا میفرمائیم که آنرا فراموش کنند، آیه ای نیکوتر و یا همانند آنرا می آوریم " (بقره، ۱۰۰، ۱۰۶، نحل، ۱۰۳).

مفسران قرآن تا ۲۲۵ آیه قرآن را ناسخ و منسوخ یکدیگر دانسته اند بی آنکه دلیل قانع کننده ای برای چنین ناسخ و منسوخها بیابند، زیرا هر گونه تبدیلی در متن قبلی این معنی ضمنی را میدهد که آن متن درست و یا دست کم کامل نبوده است.



در یکجای قرآن شیطان از جمله اجنه بشمار آمده (کهف، ۵۰) ولی در چند جای دیگر همین شیطان یکی از ملائک دانسته شده است (بقره، ۳۴، اعراف، ۱۱ و یازده مورد دیگر). در یکجا آمده است که ما بنی اسرائیل را بر همه جهانیان فضیلت دادیم (جاثیه، ۱۶) ولی در جای دیگر تصریح شده است که یهودیان بهر جا که روند محکوم به ذلتند (آل عمران، ۱۱۰). در یکجا از مسلمانان خواسته شده است که اگر اهل کتاب از روی حسد قصد سست کردن ایمانشان را داشته باشند آنها را ببخشند (بقره، ۱۰۹) ولی در جای دیگر درباره همین کسان آمده است که "منافقان و کافران را که میخوانند شما نیز مانند آنان شوید دوستی مگیرید و اگر پافشاری کنند آنانرا هر جایافتید بگیرید و بکشید" (نساء ۸۹).

در قرآن تصریح شده که خداوند آدمیان را به بهترین صورت ممکن (احسن صور و احسن تقویم) آفریده است (مومن، ۶۴، تغابن، ۳، تین، ۴)، ولی در چند مورد دیگر همین آدمیان ناتوان، ضعیف، آزمند، عجول، بینوا توصیف شده که محمد به پیامبری بر "کلیه جهانیان" برگزیده شده است (اعراف، ۱۵۸) ولی در جای دیگر گفته شده است که ما قرآن را برای آن به زبان عربی بر تو (محمد) فرستادیم که مردم ام القری (مکه) و پیرامون آنرا از روز قیامت بترسانی (شوری، ۷). در یکجا آمده است که عرش خدا بر روی آب است (هود، ۷) ولی در موارد متعدد دیگر عرش خداجانی در آسمان معین شده است که ملائک آنرا بردوش گرفته اند (اعراف، ۵۴، یونس، ۳، توبه، ۱۲۹، رعد، ۲، طه، ۵، فرقان، ۵۹).

دست کم در چهار آیه قرآن تصریح شده است که محمد فقط مأمور ابلاغ کلام حق (قرآن) به مردم است، و مسئول قبول یا رد این ابلاغ از جانب آنها نیست: "ما قرآن را برای دعوت به حق بر تو فرستادیم، هر کس که هدایت یافت به نفس خود کمک کرد و هر کس هم که گمراه شد به زیان خود گمراه شد، و تو وکیل هیچیک از آنها نیستی" (زمر، ۴۱). "اگر از تو پرسند که بابت دعوتی که میکنی چه اجرتی میخواهی، بگو که من اجری جز از خدا نمیخواهم و فقط مأمورم که از مسلمانان باشم" (یونس، ۷۲) "به آنانکه ایمان نمی آورند بگو که شما به راه خود ادامه دهید، ما نیز به راه خود ادامه خواهیم داد" (هود، ۱۲۱)؛ "و اگر باز هم روی بگردانند، بر تو جز تبلیغ رسالتت وظیفه ای نیست" (نحل، ۷۲). ولی درست در جهت عکس آن در چندین آیه دیگر آمده است: "مشرکین را در هر جا یافتید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در کمینشان باشید (توبه، ۱۵)، .... این ملعونان را در هر جا بیابید بگیرید و به شدیدترین وجهی بکشید (احزاب، ۶۱)؛ بکشید آنها را که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند (توبه، ۲۹)؛ آنها را بکشید و آواره کنید" (توبه، ۲۹).

یکی از بارزترین تناقضات قرآن را در آیه های مربوط به یهودیان میتوان یافت که در بخشی از آنها گفته شده است: "ای بنی اسرائیل، بیاد آورید نعمتهایی را که ما به شما اعطاء کردیم و بر همه عالمیان برتریتان دادیم" (بقره، ۴۷) "به بنی اسرائیل کتاب آسمانی فرستادیم و حکومت و نبوت عطا فرمودیم و آنانرا بر همه جهانیان فضیلت دادیم" (جاثیه، ۱۶)، ولی در بخش دیگر از همین آیات آمده است: "اینان تورات را حمل میکنند مانند الاغی که کتابی را بر پشتش کشد" (جمعه، ۵)، "حکایت آنها به سگی ماند که اگر بدو حمله آوری عوعو کند و اگر او را بحال خودگذاری باز عوعو کند" (اعراف، ۱۷۶). "سزای این بدکاران ذلت آنها در این جهان و عذاب سخت در جهان دیگر است" (بقره، ۸۵)؛ "و ما آنها را لعنت کردیم و دلپایشان را سخت گردانیدیم" (مانده، ۱۳)، "و بنی اسرائیل را در روی زمین پراکنده ساختیم" (اعراف، ۱۶۸). "این یهودیان به هر کدام از آنها آرزوی هزار سال عمر میکنند، ولی عمر هزار ساله هم آنانرا از عذاب خدا نرهاند، زیرا خداوند به کردار ناپسندشان آگاه است" (بقره، ۹۶).

در سه جای مختلف قرآن حتی گفته شده است که عده ای از یهودیان به امر خداوند تبدیل به بوزینه شده اند (بقره، ۶۵، مانده، ۶۰، اعراف، ۱۶۶). در اینجا طبعاً فرصتی برای نقل همه ناسخ و منسوخ های قرآن نیست، ولی شاید بازگویی یک مورد بخصوص از آنها که به زندگی روزمره اعراب صدر اسلام مربوط میشود از نظر طنزی که در آن نهفته است جالب باشد. این تناقض موضوع آیه ای از سوره بقره است که بوجب آن خداوند مقاربت مسلمانان را در شبهای ماه رمضان با زنانشان ممنوع میکند، ولی چون مومنان این حرمت را رعایت نمیکند، این بار خود خداوند از تصمیم خویش عدول میکند و دوباره این اجازه را بدانها میدهد، منتها از آنها میخواهد که لااقل در موقع اعتکاف در مساجد خدا نگاه دارند: "ما قبلاً مقاربت شمارا با زنانتان در شبهای ماه رمضان حرام کرده بودیم، ولی چون در این راه نافرمانی میکنید و خود را به ورطه گناه می افکنید از گناهتان میگذریم و حکم خود را پس میگیریم و از این پس مقاربت با زنانتان را در شبهای ماه روزه بر شما حلال میکنیم، ولی شما نیز حدود خدا را نگاه دارید و در هنگام اعتکاف در مساجد با آن مجامعت نکنید" (بقره، ۱۸۷).

**حقائق "ناشناخته" یا داستانهای شناخته شده؟**

در هر سه کتاب آسمانی داستانهای متعدد آورده شده که تورات وانجیل منبع آنها را گفتگوی چهل روزه یهوه با موسی در کوه سینا میدانند، و در قرآن همین داستانها "حقایق ناشناخته ای" دانسته شده اند که توسط خداوند به محمد وحی شده اند. برداشت عهد عتیق و عهد جدید در کتاب مقدس این است که همه این وقایع در سالهای میان خلقت آدم و پایان عهد عتیق به وقوع پیوسته اند و پیش از تورات کسی بر آنها آگاهی نداشته است. در قرآن نیز از زبان خداوند گفته شده است "همه اینها حقایقی هستند که ما بصورت وحی برای تو (محمد) میفرستیم، و پیش از این، خودت و قوم تو بر آنها آگاهی نداشتند" (هود، ۴۹، آل عمران، ۴۴، یوسف، ۱۰۲). بالاینهمه امروزه مدارک فراوان تاریخی، اعم از الواح کشف شده باستان شناسی و آثار ادبی منظوم و منثور تمدنهای بابلی و مصری و آشوری و پژوهشهای محققان دو قرن اخیر، نشان داده اند که تقریباً همه این داستانها از اسطوره ها و افسانه های ماقبل توراتی و طبعاً ماقبل اسلامی مایه گرفته اند و به قول مونتگمری وات، کارشناس نامی تاریخ اسلام، حتی یکی از آنها را نیز نمیتوان یافت که در هنگام تدوین قرآن ناشناخته بوده باشند.

معروفترین این افسانه ها، طوفان نوح است که به تصریح تورات و قرآن اندکی بعد از خلقت آدم در زمان نوح پیغمبر روی داده است:

"..... و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است. .... و پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و گفت انسان را که آفریده ام و بهایم و حشرات و پرندگان هوار از روی زمین محوسازم، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان. ... پس به نوح گفت که اینک من تمامی بشر را هلاک خواهم ساخت. پس برای خود کشتی از چوب کوفریساز و درون و بیرونش را به قیریلا، و طول کشتی ۳۰۰ ذراع باشد و عرض آن ۵۰ ذراع و ارتفاع آن ۳۰ ذراع. .... و تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت به کشتی درآیند، و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی از همه به کشتی درخواهی آورد نرو ماده تا آنها را با خویشتن زنده نگاه داری. و از پرندگان به اجناس آنها و از هر آذوقه ای که خورده شود بگیر و در کشتی ذخیره نماتا برای تو و آنها خوراک باشد. و من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران میبارانم و هر موجودی را که ساخته ام از روی زمین محو میسازم. ... پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود عمل نمود.... و چون طوفان آب بر زمین آمد در سال ششصد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد و روزنه های آسمان گشوده گردید، و خداوند در کشتی را از عقب بست، و طوفان چهل روز بر زمین می آمد و آب همی افزود و کشتی را برداشت تا از زمین بلند شد، و کشتی بر سطح آب میرفت تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود مستور شد، و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت میکرد از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده و جمیع آدمیان مردند.... و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، و فقط نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود باقی ماند... و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه مییافت. .. و خدا نوح و همه حیواناتی را که با وی در کشتی بودند به یاد آورد و بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید و روزنه های آسمان بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد، و روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه آرات قرار گرفت. .. و واقع شد بعد از چهل روز که نوح در کشتی را باز کرد و کیوتری را رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است؟ اما کیوتری چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت نزد وی به کشتی برگشت.... و نوح هفت روز دیگر درنگ کرده باز کیوتری را از کشتی رها کرد. و در وقت عصر کیوتری نزد وی برگشت و اینک برگ زیتونی را در منقار داشت. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. و نوح هفت روز دیگر درنگ کرد و کلاغی را رها نمود و او دیگر نزد وی برگشت. و در سال ششصد و یکم از خلقت جهان در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد و نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش و همه حیوانات و حشرات و پرندگان و هر چه بر زمین حرکت میکند با اجناس آنها از کشتی بدر شدند" (تورات، سفر پیدایش، خلاصه شده از بابهای ششم و هفتم و هشتم).

در همین باره در قرآن آمده است:

"... و به نوح وحی کردیم که به ساختن کشتی در حضور ما و به دستور ما مشغول شو، و او به ساختن کشتی پرداخت، و چون از این کار فارغ شد به او خطاب کردیم که از هر جفتی دو فرد نرو ماده بردار و با جمیع زن و فرزندان و آنهاییکه به تو ایمان آورده اند به کشتی برو تا به نام خدا کشتی روان شود و به ساحل نجات برسد (هود، ۳۸ - ۴۰)، و به نوح گفتیم که همه اهل بیت خود را بجز آن فرزندان که به هلاک او تصمیم گرفته ایم به کشتی بنشان، و چون با همراهان در کشتی نشستی ما را ستایش کن (مومنون، ۲۷ و ۲۸)، و چون موعد قهر ما فرا رسید از تنور آتش بجوشید و کشتی بر روی امواج مانند کوه به گردش درآمد، تا آن هنگام که به زمین خطاب شد که آب را فرو بر، و به آسمان خطاب شد که باران را قطع کن، و آب به یک لحظه خشک شد و به نوح خطاب شد که از کشتی فرو آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن امت ها و قبایلی باد که باتو همراهند (هود، ۴۱- ۴۸)، ... و نوح را با همه آدمیان و حیواناتی که در کشتی وی بودند به ساحل سلامت رسانیدیم و باقی مردم همه را به دریا غرق کردیم (شعرا، ۱۱۹). و البته این حکایت نوح از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما آنرا به تو وحی کنیم تو و قومت از آن کمترین خبری نداشتید (هود، ۴۹)." .

علیرغم این تأکید ها، مدارک باستان شناسی موجود به روشنی حکایت از آن دارند که نه تنها پیش از قرآن، بلکه پیش از تورات نیز این "حکایت نوح در تمدنهای باستانی بین النهرین شناخته شده بوده است، و مهمتر از آن اینکه اصولاً داستان تورات مستقیماً از همین اسطوره های ما قبل توراتی اقتباس شده است. این واقعیت وقتی دقیقاً روشن شد که الواح معروف به "لوحه های بابلی" در سال ۱۸۷۲ توسط هیئت باستانشناسی انگلیسی در بین النهرین به سرپرستی G. Smith کشف و ترجمه شد. این الواح حاوی متن کامل حماسه گیلگمش، مهمترین اثر ادبی بین النهرین باستانی است که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد مسیح سروده شده است، و تازه خود آن اقتباسی از یک منظومه قدیمی ترمتمعلق به چهار هزار سال پیش است که در سومر سروده شده بود. لوحه آخرین این مجموعه که "لوحه یازدهم" نام دارد حاوی داستانی اساطیری است که بصورتی آشکار افسانه طوفان نوح تورات از آن گرفته شده است. خلاصه این منظومه، که کشف آن خود طوفان دیگری را چه در جهان باستان شناسی و چه در دنیای مذهبی برانگیخت، از روی ترجمه متن کامل آن که در سال ۱۹۶۹ در لندن بچاپ رسیده است، چنین است:

خدایان بزرگ چهارگانه، آنو، بعل، نی، بیب، انوکی، از آفرینش آدمیان پشیمان میشوند، و در یک جلسه کنگاش در کنار فرات تصمیم میگیرند که همه آنها را همراه با یکدیگر موجودات زمین با طوفانی از آب از میان ببرند. ولی "ا Ea" خدای آبها که در این جمع حضور دارد قلباً بانابودی نوع بشر مخالف است، بدین جهت محرمانه تصمیم خدایان را به نیازهای کنار فرات خبر میدهد، و آنها نیز پیام "ا آ" را به گوش ماهیگیری بنام اوتاناپیشتمیر رسانند و بدو هشدار میدهند که هرچه زودتر خانه ای را که در ساحل رودخانه برای خودش ساخته است خراب کند و از چوب آن یک کشتی بسازد و زن و فرزند و اثاثه خود و نیز یک جفت نرو ماده از هر یک از چرندگان و پرندگان را در آن جای دهد تا از این راه زندگی در روی زمین ادامه یابد، زیرا که بزودی مرگ به سراغ همه زندگان خواهد آمد. اوتاناپیشتمیر این توصیه خدای آبها را میپذیرد و کشتی بزرگ به طول ۱۲۰ ذراع میسازد و خانواده و چهارپایان خود و جفت هانی از هر یک از حیوانات و پرندگان منطقه خویش را در آن جای میدهد. در این ضمن موعد تعیین شده توسط شمش (خدای آفتاب) فرامیرسد در چرخه طوفان گشوده میشود و شش روز و شش شب باران سیل آسا از آسمان میبارد و آب از زمین میجوشد. وقتی که در سپیده دم روز هفتم طوفان آرام میگردد، همه آدمیان و چرندگان و پرندگان نابود شده اند و فقط اوتاناپیشتمیر و همراهان او در کشتی وی که بر قلعه کوه نیسیر بخاک نشسته است زنده مانده اند. برای اطمینان فرونشستن طوفان، اوتاناپیشتمیر کبوتری را از کشتی به بیرون میفرستد که پس از مدتی به علت آنکه جانی برای نشستن نیافته است باز میگردد. بعداً کلاغی را به همین منظور میفرستد ولی اینبار کلاغ باز نمیگردد، و آنوقت کشتی نشینان، اعم از آدمیان و چرندگان و پرندگان از آن بیرون می آیند و دور تازه ای از زندگی در روی زمین آغاز میشود.

ترجمه بخش پایانی این داستان در حماسه گیلگمش عیناً چنین است:

" در آغاز هفتمین روز طوفان، کبوتری را از کشتی بیرون آوردم و پرواز دادم. رفت و بازگشت، اندکی دیگر پرستویی را بیرون آوردم و پرواز دادم. او نیز رفت و بازگشت، زیرا جانی برای نشستن نیافته بود. بار دیگر کلاغی را بیرون آوردم و پرواز دادم. رفت و دید که آبها فرونشسته بودند. خورد و بازیگوشی کرد ولی باز نگشت. آنوقت گوشت قربانی را بر بالای کوهی که کشتی بر آن نشسته بود روی آتش گذاشتم و خدایای بوی دلپذیرش را شنیدند."

در مورد همین قربانی، در تورات آمده است: "و نوح آتشی برای خداوند برافروخت و از هر پرندۀ پاک که در کشتی بود گرفته قربانی های سوختنی بر آن گذرانید، و خداوند بوی خوش آنرا شنید و در دل گفت که بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم" (سفر پیدایش، باب هشتم، ۲۰ و ۲۱). ماجرای طوفان نوح نشانگر آشکاری است بر اینکه بسیاری از متون مذهبی، و لو آنکه طی قرون متمادی از جانب میلیونها افراد بشر و حتی آسمانی تلقی شده باشند، تا چه اندازه میتوانند با واقعیتهای مسلم تاریخی و جغرافیایی و علمی و اخلاقی مغایرت داشته باشند.

از نظر زیست شناسی، تا کنون حدود ۵۰ میلیارد نوع موجود زنده در روی زمین ردیابی شده اند که بخش اعظم آنها در ادوار گذشته زمین شناسی منقرض شده اند و در حال حاضر کمتر از یک هزارم آنها باقی مانده اند که خود به تنهایی ۴۰ میلیون نوع، منجمله ۳۰ میلیون نوع حشره را شامل میشوند. این انواع همه از نظر علمی شناخته شده و تقسیم بندی شده اند و فسیل ها و نمونه هایشان موجود است. اگر مرحوم نوح میخواست از همه این چهل میلیون یک زوج نروماده در کشتی خود جای دهد، چنین کشتی میبایست بیشتر از تمام دریای مدیترانه یا خلیج فارس طول و عرض داشته باشد، و نه آن کشتی باشد که خداوند در تورات ابعاد آنرا دقیقاً سیصد ذراع طول و پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع تعیین کرده است.

از نظر فیزیکی، حتی اگر ریزش باران بسیار بیشتر از چهل روز و چهل شب مورد ادعای تورات ادامه یافته باشد ممکن نیست از جو زمین آنقدر آب بر زمین بریزد که حتی سرزمین کوچک بین النهرین - چه برسد به تمام دنیا - تا قله کوهی چون آرات با ۵۰۰۰ متر ارتفاع به زیر آب برود. بیش از دویست سال پیش ولتر در همین مورد نوشت که برای اینکه قله کوه آرات را آب فرا بگیرد، لازم است ۱۲ اقیانوس بر روی یکدیگر گذاشته شوند که آخرین آنها ۲۴ بار بزرگتر از آن اقیانوسی باشد که دونیم کره ما را در میان دارد، و با شیطنت خاص خود افزود که اگر چنین معجزه ای روی داده باشد دیگر به هیچ معجزه دیگری در همه قرون و اعصار نیازی نبوده است.

از نظر اصالت تاریخی، با در نظر گرفتن اینکه طبق گزارش تورات طوفان نوح سه قرن پیش از ابراهیم پیغمبر روی داده، تاریخ وقوع این طوفان به حساب خود تورات میباید در حدود ۲۲ یا ۲۱ قرن پیش از میلاد مسیح باشد، یعنی در زمانی که دوهزار سال از آغاز تاریخ فراغنه مصر و هفتصد سال از بنای هرم بزرگ کنوپس میگذشته است، بی آنکه نه هرمی و نه فرعون به زیر آب رفته باشد، و نه هیچیک از تمدنهای بزرگ موجود در آن زمان در مصر و بین النهرین و چین و هند بدست طوفان منقرض شده باشند.

..... و از نظرگاه اخلاقی، گذشته از اینکه خداوند (که به تأکید مکرر تورات و انجیل و قرآن بر همه امور جهان پیشاپیش آگاه است و هر آنچه میگردد با اطلاع و اجازه اوست) نمیتواند مدت کوتاهی پس از آفرینش نوع بشر از کار خود پشیمان شده و به علت شرارت آدمیان تصمیم به نابودی آنان بگیرد، این پرسش مطرح میشود که گناه بقیه چرندگان و پرندگان و حشرات زبان بسته ای که هیچ شرارتی مرتکب نشده بودند در این میان چه بوده است؟

دو قرن پیش ولتر در ارتباط با همین داستان طوفان نوح نوشت: "همه این افسانه های مقدس نوعی قصه های هزارویکشب، منتها غالباً با ظرافتی کمتر، هستند که بیشتر بدر لالائی بچه ها میخورند و ارتباطی با واقعیتهای خود آئین یهودین ندارند، منتها چون در کاتالوگ کتابهای یهودی جا داده شده اند در طول زمان توسط یهودیان جنبه مقدس بدانها داده شده، و این اعتقاد توسط مسیحیان که به دنبال یهود آمده اند ادامه یافته است."

داستان یوسف در مصر و ماجرای عاشقانه او با زلیخا که چهارده فصل از تورات و ۱۸۰ آیه از قرآن بدان اختصاص یافته، از نظر بسیاری از تاریخ شناسانی که این ماجرا را مورد بررسی قرار داده اند افسانه کاملاً ساختگی دیگری است که بجز در خود تورات، در هیچ مدرک تاریخی و ادبی و باستان شناسی مصری یا بابلی و کلدانی و آشوری و یونانی اشاره ای بدان نمیتوان یافت، و تا آنجا نیز که تاریخ نشان میدهد هیچ فرعون مصری در هیچ دورانی صدراعظم یا مباشر یهودی نداشته است.

قصه یوسف و زلیخا - که ولتر آنرا یک رمان یهودی نام داده است - بسیار بیشتر از آنکه بر مبنای روایت توراتی آن در جهان مسیحیت و یهود مورد توجه قرار گرفته باشد، بر مبنای روایت قرآنی آن در جهان اسلام و بخصوص در ادبیات و هنرهای زیبای ایران اسلامی مورد توجه قرار گرفته است، و اشارات متعدد حافظ به ماجرای یوسف و زلیخا الهام بخش گوته نیز در سرودن زلیخا نامه او در دیوان شرقی شده است.

در قرن هجدهم برای نخستین بار اصالت این داستان توسط چند تن از محققان اروپایی (بولینگبروک و هربرت در انگلستان، بولانژ و فره و بخصوص ولتر در فرانسه، لسینگ و کلپستوک در آلمان) مورد تردید قرار گرفت. در دیکسیونر فلسفی ولتر در این باره تذکر داده شده است که داستان عاشق شدن زلیخا به یوسف و انتقامجویی او از این بابت که یوسف تن به همخوابگی با او نداده است، داستان شناخته شده ای است که سوابق آنرا در مورد هیپولیت و فدر، بلروفون و استنوبه، هبروس و دمازیپ، تانیس و پریبه، میرتیل و هیپودامی، پله و دمنت و سیاوش و سودابه میتوان یافت.

در عوض برای این افسانه ناشیانه که فرعون به محض اینکه یوسف خواب اوراتعبیر کرد وی را به نخست وزیری خود برگزید احتمالاً سابقه ای نمیتوان یافت، زیرا حتی در عقب مانده ترین کشورهای افریقایی و آسیایی هم مسلماً یک زندانی، آنهم از قوم بیگانه، تنها بابت یک تعبیر خواب به نخست وزیری نمیرسد. همه این پژوهشگران بر این عقیده اند که نه تنها این داستان از نظر تاریخی اصالت ندارد، بلکه از نظر واقعیت‌های اقلیمی نیز ممکن نیست آب نیل هفت سال پیاپی از بستر خود بالا نیامده باشد بی آنکه چنین فاجعه ای نابودی مصر را در پی بیاورد. داستانهای متعددی که در ادبیات شرق و غرب درباره یوسف منتشر شده اند و معروفترین آنها رمان زیبای توماس مان نویسنده بزرگ آلمانی قرن حاضر بنام "یوسف و برادران او" است همه از روایت توراتی یوسف مایه گرفته اند و طبعاً هیچکدام اصالت تاریخی ندارند. به عقیده بولانژ محقق فرانسوی، داستان یوسف احتمالاً در زمان سلطنت سلسله Ptoleumus در مصر (سده های چهارم تا اول پیش از میلاد) نوشته شده و به تورات ملحق شده است، زیرا در سالهای سلطنت "اورگتوس" سومین پادشاه این سلسله بود که شخصی به نام یوسف به مباشرت کل املاک سلطنتی مصر منصوب شده بود.

داستان یوسف آنطور که در قرآن آمده، نسبت به داستان توراتی یوسف تغییرات و نیز اضافاتی دارد، و در یکجای آن به یوسف معجزه ای نسبت داده شده است که در خود تورات ذکری از آن نیست: "..... و یوسف گفت پیراهن مرا به کنعان ببرید و روی صورت پدرم بگذارید تا نیروی از دست رفته بینایی او به وی بازگردد" (یوسف، ۹۳). این معجزه و همه اضافات دیگر از کتاب تفسیری میدراش و از رساله یهودی وصیتنامه یوسف (بابهای ۳-۱۰) گرفته شده است.

در قرآن داستان خاص درباره موسی آمده که در تورات بدان اشاره نشده است، ولی در ادبیات یهودی متاخرتر از تورات (قرن سوم میلادی) که در میان جامعه یهودی عربستان صدر اسلام رایج بوده از آن سخن رفته است: "موسی به خدمتگزار جوانی که با او همراهی میکرد گفت: تا وقتیکه محل اتصال دو دریا (شیرین و شور) را به یکدیگر پیدا نکنم آرام نخواهم نشست و لئوآنکه هفتاد سال راه باشد. هنگامیکه به ملتقای این دو دریا رسیدند ماهی را که برای خوردن همراه داشتند جا گذاشتند و ماهی در دریا به راه خود رفت. پس از طی مسافتی موسی به خدمتگزار خود گفت که غذای ما را بیاور، زیرا که از طی راهی چنین دور خسته شده ایم. ولی جوان گفت آیا متوجه نشدی که در آنوقت که ما به تخته سنگی تکیه داده بودیم ماهی را فراموش کردم، و یقین دارم که شیطان مرا بدین فراموشی واداشت، و لاجرم ماهی راه خود را باز گرفت. موسی گفت: بهرحال ما بدانچه میجستیم دست یافتیم، سپس راهی را که آمده بودند در جهت بازگشت در پیش گرفتند. و در عرض راه به یکی از بندگان ما برخوردند که اورا مسمول عنایت خاص خویش قرار داده بودیم و بخشی از علم خود را بدو آموخته بودیم.<sup>۱۰</sup>

موسی بدو گفت: آیا میتوانم همراه تو طی طریق کنم تا شمه ای از آنچه را که درباره راه راست به تو آموخته شده است به من نیز بیاموزی؟ وی پاسخ داد: همانا تو بر آنچه بر من میطلبی صبر نداری، چگونه بر آموختن همه آنچه نمیدانی صبر خواهی داشت؟ موسی گفت: اگر خدا بخواهد مرا صبور خواهی یافت و از هیچیک از اوامر تو نافرمانی نخواهم کرد. خادم ما به وی گفت: در این صورت همراه من بیا اما درباره هیچ از آنچه خواهی دید پیش از آنکه من درباره آن بتو توضیحی دهم از من پرسشی مکن. و هر دو به راه افتادند و بر کشتی نشستند. خادم ما شکافی در آن کشتی پدید آورد و موسی بدو گفت: آیا این شکاف را بوجود آوردی تا کسانی را که در آنند در دریا غرق کنی و کاری بسیار ناصواب انجام دهی؟ موسی گفت: فراموشکاری مرا بر من ملامت مکن و چیزی

<sup>۱۰</sup> - مفسران معتبر قرآن: طبری، زمخشری، ثعالی، بیضاوی، رازی، این هم سفر موسی را خضر پیغمبر دانسته اند.



چنین دشوار را از من مخواه. و باز به راه خود رفتند و این بار با نوجوانی روبرو شدند که خادم ما او را کشت. موسی بدو گفت: تو کسی را که قتل نفس نکرده بود کشتی و کاری بس نادرست کردی.

و وی گفت: به تونگفته بودم که بامن صبرنتوانی کرد؟ موسی جواب داد: اگر بعد از این از تو درباره چیزی پرسشی کم دیگر مرا همراهی نپذیر و اکنون نیز پوزش مرا قبول کن. و باز به راه خود رفتند و به شهری رسیدند که از ساکنان آن درخواست غذایی برای خوردن کردند، ولی آنان از قبول تقاضای ایشان سر باز زدند. و در همان هنگام دیواری را در برابر خویش یافتند که در حال فرو ریختن بود، و خادم ما آنرا بصورت اول بازگردانید. موسی گفت: حق بود که از آنان مطالبه اجرتی کرده باشی. خادم ما به وی پاسخ داد: اکنون وقت جدائی ما فرا رسیده است، و من میتوانم توضیحاتی را که بر شنیدن آنها صبر نداشتی بتو بدهم. آن کشتی که من بر آن شکاف آوردم متعلق به ماهیگیران فقیری بود که از راه آن امرار معاش میکردند، و من آنرا عمدا آسیب رسانیدم، زیرا که در پشت سر ایشان پادشاهی بود که کشتی ها را به زور تصاحب میکرد. و آن جوانی که کشتم فرزند پدر و مادری بود که هر دو به خدا ایمان داشتند و بیم آن بود که وی عصیان و کفر را بر آنان تحمیل کند، و خواستم که پروردگار در عوض فرزندی شایسته تر و پاکدل تر بدان دوعطا فرماید. و اما آن دیواری که برجای خودش باز گرداندم متعلق به دوظل یتیم بود که اهل آن شهرند و گنجینه ای که بدانها تخصیص یافته است در زیر این دیوار پنهان بود. چون پدر این دو طفل مرد صالحی بود خداوند مقرر فرموده بود که این گنج دست نخورده باقی بماند تا آنان بهنگام بلوغ آنرا بصورت لطفی از جانب پروردگارش در اختیار آورند. هیچکدام از اینها را که کردم به اختیار خود نکردم، بلکه امر خداوند را به اجرا در آوردم، و این بود توضیحی که بر شنیدنش صبر کافی نشان ندادی" (کهف، ۶۰-۸۱).

داستانی که در قرآن آمده، رونوشت دقیقی از یک داستان یهودی قرن سوم میلادی است که در آن ماجرای مسافرت یوشوهابن لوی خاخام بزرگ باتفاق الیاس پیغمبر یهود و مکاشفات آنان در این سفر شرح داده شده است. این داستان به همراه یازده داستان دیگر یهودی توسط نیصیم بن یعقوب مورخ و خاخام یهودی اواسط قرن یازدهم در قریون در مجموعه واحدی بنام حبیبوریا فتح گرد آوری شده است که در قرن گذشته محقق آلمانی J.Pelling در رساله خود در باره کتاب مذهبی یهودی بت ها میدراش آنرا مفصلا ارزیابی کرده و الکساندر کوهوت تورات شناس و خاخام اعظم نیز ترجمه بخشی از آنها را به انگلیسی در مجله امریکائی "نیویورک ایند پندنت" (ژانویه ۱۸۹۱) منتشر کرده است.

داستان زور آزمائی داود پیغمبر با جالوت (Goliath) پهلوان فلسطینی که از افسانه های ساخته و پرداخته تورات است، در قرآن از کتاب سمونیل تورات گرفته شده است، که بروایت آن پهلوان شکست ناپذیر فلسطینی به یاری یهوه تنها با یک سنگ پرتاب شده از فلاخن داود به هلاکت میرسد: "و داود به شانول گفت همانا این فلسطینی ختنه نشده بدست من کشته خواهد شد، زیرا که لشکریان خداوند را به بی آبرویی کشانده است، و خداوند جالوت را بدست ما خواهد سپرد. پس سنگی در فلاخن انداخت و سنگ بر میان پیشانی جلیات خورد و او را بر زمین انداخت، و پس داود وی را بکشت و سرش را از تن جدا کرد و بینی اسرانیل اردوی فلسطینیان را غارت نمودند" (کتاب اول سمونیل، باب هفدهم، ۴۸-۵۴). در همین مورد در قرآن آمده است: "... و هنگامیکه داود و کسانش با جالوت و سپاهیان او روبرو شدند، گفتند که پروردگارا، پایهای ما را استوار دار و ما را بر کافران یاری ده. پس خداوند آنها را یاری بخشید و داود جالوت را بکشت" (بقره، ۲۴۹). در قرآن در این مورد حتی متن تورات با تغییری در نحوه انشای آن تکرار شده است: "و پنج نفر از شما صدنفر از دشمنانتان را تعاقب خواهند کرد و صد نفر از شما هزار نفر از آنان را خواهند راند" (سفر لاویان، باب بیست و ششم، ۸)، "... چه بارها که گروهی کوچک را یاری دادیم تا با اجازه ما گروهی فراوان را مغلوب کنند" (بقره، ۲۴۹).

داستان سلیمان پیغمبر که در هفت سوره و چهل و نه آیه قرآن به تفصیل از آن سخن رفته، در اصل از تورات نقل شده ولی روایتی که در قرآن درباره قدرت معجز آسای او و فرمانروائی افسانه ای وی بر اجنه و دیوان مرغان و موران و باد و طوفان آمده هیچکدام در تورات و انجیل نیامده است. بررسیهای عده ای از تورات شناسان روشن کرده است که منبع این مطالب چندین متن خاخامی مربوط به شرح و تفسیر تورات بنام "میدراش کوحلت رباح" و "ترگوم شنی" مکمل کتاب استر و "بت هامیداراش" است که عموماً متونی غیر موثق هستند، ولی در جوامع یهودی عربستان در زمان ظهور اسلام رایج بودند.

درخود تورات تنها برشکوه دربار سلیمان و قدرت مادی او و درعین حال برخوردارمندی و حکمت وی تأکید نهاده شده است و نه بر جنبه افسانه ای قدرت او:

"... و سلیمان را هفتاد مرد باربردار و هشتاد هزار نفر چوب بردارنده بود، سوای سه هزار و سیصد نفر ناظر کار که بر عاملان ضابط بودند. و سلیمان را چهل هزار آشوراسب بود. و آذوقه او برای هر روز سی کرآرد نرم و شصت کربلغور و ده گاو پروار و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فریه بود. قریبانی که او برای خداوند گذرانید بیست و دوهزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند بود.... و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود. و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزارونچ. و درباره درختان سخن گفت از سرو آزاد لبنان تا زوفانی که بردیوارها میروید، و نیز دریاچه بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان سخن گفت، و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند می آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند." (کتاب اول پادشاهان، باب چهارم، ۲۲-۳۴). ولی در همین مورد قرآن حکایت میکند که: "... و ما باد صرصر رامسخر سلیمان گردانیدیم تا به امر او بوزد، و برخی از شیاطین را مأمور که برای او غواصی کنند (انبیاء ۸۱ و ۸۲) و آنرا دو به دو در زنجیر کشیدیم (ص، ۳۸) و به سلیمان زبان مرغان را آموختیم (نمل، ۱۶)، و سپاهیان سلیمان را از اجنه و آدمیان و پرندگان بصورت صفوفی منظم گرد آوردیم (نمل، ۱۷) و باد صبحگاهی را فرمودیم که مدت یکماه بوزد و باد شامگاهی را فرمودیم که ماه دیگر بوزد (سبا، ۱۲)".

در مورد ماجرای سلیمان و بلقیس (ملکه سبا) نیز روایت تورات در قرآن بر اساس همین منابع خاخامی تغییر کرده است. در تورات درباره این ملکه آمده است که: "... و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید نزد او آمد تا او را به مسائل امتحان کند. پس با موبک بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلا بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم وارد شده به حضور سلیمان آمد و با وی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد و سلیمان تمامی مسائلی را پاسخ گفت و چیزی از او مخفی نماند که برایش بیان نکرده باشد. پس ملکه سبا بدو گفت: متبارک باد یهوه خدای تو که بر تو رغبت آورد و ترا بر کرسی اسرائیل نشاند. و به پادشاه صدو بیست وزنه طلا و عطریات زیاده از حد و سنگهای گرانبها داد، و مثل این عطریات هرگز به آن فراوانی نیامد. و سلیمان به ملکه سبا تمامی اراده او را که خواسته بود داد سوای آنچه از کرم ملوکانه خود به وی بخشید، پس او با بندگانش به ولایت خود بازگشتند" (کتاب پادشاهان، باب دهم، ۱-۱۴). ولی همین ماجرا در قرآن بدین صورت آمده است که: "چون سپاهیان سلیمان از اجنه و آدمیان و مرغان در برابرش صف کشیدند، سلیمان در صف مرغان گفت چرا هدهد را در این جمع نمی بینم و همانا که اگر عذر موجهی برای غیبت خود نداشته باشد سرش را میبرم. ولی هدهد درست در همین موقع آمد و بدو گفت از جانی دور آمده ام که آنرا نمیشناسی و خبری نادانسته برایت از سرزمین سبا و از ملکه آن دارم که بر اورنگ بزرگی تکیه زده است و بر مردم بسیاری سلطنت میکند که به خورشید، و نه به خداوند، سجده میبرند" (نمل، ۲۰-۴۲). در همین سوره نمل در دنباله این مطلب آمده است که: "سلیمان گفت کدامیک از شما سران قوم حاضر این تخت را برای من بیاورد؟ و عفریتی از جمع جنیان گفت: پیش از آنکه از جایب برخاسته باشی آنرا برایت خواهم آورد" (نمل، ۳۸). این موضوع عیناً از تفسیر یهودی بت هامیدراش گرفته شده، با این تفاوت که در تفسیر یهودی عفریت ها تخت خود سلیمان را بردوش خود در فضا میبردند و نه تخت ملکه سبا را. در جای دیگر از قرآن نوشته تورات با تغییر زیاد در مورد معبد سلیمان مورد اقتباس قرار گرفته است: " و بفرمان ما اجنه ای که در خدمت سلیمان بودند برای او چشمه مسین (عین القطر) ساختند و اگر در این کار قصور میکردند طعم آتش جهنم را بر آنان میچشانیم. و آنها هر چه سلیمان میخواست از محرابها و پیکرها و آبنگها و دیگرها برایش به محکمی میساختند" (سبا، ۱۳). در تورات در همین باره آمده است که: "... و حیرام به فرمان سلیمان برای معبد آبنگها ی برنجین و دیگرها و پیکرها و محرابها ساخت" (کتاب اول پادشاهان، باب هفتم، ۳۸-۳۹ و کتاب دوم تواریخ ایام، باب چهارم، ۶).

در جای دیگر در قرآن به صورتی ابهام آمیز گفته شده است: "بلی، ما با گذاشتن بدن دیگری بر روی تخت سلیمان او را آزمودیم، اما او از گناه خود پشیمان شد" (ص، ۳۴). منبع این آیه افسانه ای یهودی است که آن نیز از تفسیر خاخامی "بت هامیدراش" گرفته شده است، و بموجب آن سلیمان بر اثر گناهانش ننگین سحر آسانی را که همه قدرتش از آن ناشی میشد گم کرد و موقتاً سلطنتش را از دست داد و سرگردان شد، و شیطان که به قالب او در آمده بود بر تخت وی نشست، ولی سلیمان از گناه خود توبه کرد و خدائیز توبه او را پذیرفت و در نتیجه ننگینش را باز یافت و به تخت سلطنتش برگشت (بت هامیدراش، فصل دوم، بندهای ۸۶ و ۸۷).

ماجرای یونس و ماهی، آنطور که در تورات آمده و در قرآن نیز بهمان صورت بازگو شده است، داستان یک پیغمبر یهود است که مانند عیسی اهل جلیله بوده است. وی از آنچه در شهر خدا، اورشلیم، میگذرد سخت ناراضی است و همه آنها را از چشم خود خدا می بیند، بدین جهت تصمیم میگیرد به دورترین محل ممکن یعنی شهر ترسوس (ترشیش) در اسپانیای کنونی که در آنوقت کشور ثروتمند و مقتدری بود برود. بدین منظور به یک کشتی عازم این شهر سوار میشود، ولی در راه خدا او را غضب میکند و طوفان سهمگین میفرستد و کشتی نشستگان که میدانند او پیغمبر اسرائیل است از وی میخوانند برای فرونشستن طوفان نزد خدای خود دعا کنند، ولی وی چون با خدا قهر کرده است حاضر بدینکار نمیشود و در نتیجه ملوانان خود او را به دریاماندازند و باینکار آنها طوفان آرام میگیرد.

منتها یونس غرق نمیشود، بلکه به امر خدا ماهی بزرگی اورامیلعد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی میماند و سپس ماهی او را در ساحل استقراغ میکند. وی از آنجا به شهر نینوا - پایتخت معروف آشور - میرود و از جانب یهوه به مردم آن اطلاع میدهد که چون مرتکب شرارت شده و از خدا روی گردانیده اند بزودی نینوا ویران خواهد شد، و مردم نینوا و پادشاهشان که از کارهای خود پشیمان شده اند به سوی خدا باز میگردند و خدا نیز از ویران کردن شهر منصرف میشود. اما این کار او مورد پسند یونس قرار نمیگیرد، و او با خشم به یهوه میگوید: آیا آنوقت که در وطنم بودم پیش بینی نمیکردم که تو تهدید میکنی اما بدان عمل نمیکنی و جرئت کار جدی نداری، و بهمین جهت هم بود که میخواستم از تو به سوی ترشیش فرار کنم، حالا که اینطور است جا ن مرا بگیر، زیرا مرگ در این شرایط برای من بهتر از زندگی است. و یکبار دیگر از خدا قهر میکند و در بیرون نینوا کنار کوره راهی مینشیند. خدا به بوته ای که در کنار او روئیده است امر میکند آنقدر رشد کند که در آفتاب سوزان بین النهرین بر یونس ازین بابت بسیار خرسند میشود، ولی خدا این بار کرمی را مأمود میکند که ریشه بوته را بخورد و بوته خشک میشود و یونس دوباره به خشم می آید. در این موقع خدا به او پیام میفرستد که اگر تو بخاطر خشک شدن این بوته که خودت هیچ زحمتی در کاشتن متقبل نشده بودی اینطور ناراحت شده ای چگونه من برای شهر بزرگی که صدو بیست هزار نفوس در آن زندگی میکنند و اینهمه چهارپایان نیز در آن بسر میبرند دلسوزی نکنم؟ و ماجرای یونس بدین ترتیب پایان مییابد، در حالیکه او متقاعد نمیشود و در نافرمانی خود باقی میماند.

ولتر که این کتاب بسیار کوتاه تورات را فقط یک "قصه بی سروته" می شمارد تذکر میدهد که این داستان که در دوران یونانی فلسطین نوشته شده رونوشتی از یک افسانه باستانی یونانی است که دوتن از شعرای معروف یونان هومر و لیکوفورن آنرا در شرح دروازه خوان هرکول نقل کرده اند، و طبق آن هرکول سه روز و سه شب در شکم یک غول دریائی بسر میبرد و در آنجا جگر او را کباب میکند و میخورد، و غول دریائی از درد او را بیرون می اندازد. و بهمراه این توضیح می رسد که اولا چطور شد که یونس که در ساحل دریا از دهان ماهی بیرون افتاده بود به آسانی به نینوا رفت که چند صد کیلومتر از دریا فاصله دارد، و ثانیاً چطور وقتی که خود اورشلیم شهر خدا و شهر پیغمبران و قوم برگزیده او در طول سالها در حال شرک باقی مانده بود، مردم مشرک نینوا تنها در عرض بیست و چهار ساعت با موعظه یونس به خدا پرستی روی آوردند، و سرانجام اینکه چطور در حالیکه شهر نینوا در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح بدست مادها در آتش سوخته و بکلی ویران شده بود و بعد از آن نیز هرگز دوباره آباد نشد، یونس در قرن سوم پیش از میلاد توانست در آنجا موعظه کند و مردم آنرا به راه راست بیاورد؟

داستان گنج قارون در قرآن از داستانهای است که با زتاب وسیعی در ادبیات جهان اسلام در طول قرون داشته است. این داستان در سوره قصص چنین آمده است: "قارون یکی از قوم موسی بود ولی براو سرکشی کرد. ما بدو گنجهای عطا کرده بودیم که حتی حمل کلیدهای آنها برای مردانی قویهیکل دشوار بود. قوم او بدو گفتند: شادمان شو که خداوند شادمانان را دوست ندارد، و در میان نعمتهائی که خدا نصیب تو فرموده است سراغ از آخرت خود بگیر، و سهم خویش را از زندگی این جهان نیز بگیر، و نکوئی کن همانطور که خداوند به تو نکوئی کرده است.

بدنبال فساد درارض مروزیرا خداوند فساد کنندگان را دوست ندارد، ولی قارون بدانان گفت من هرآنچه را که دارم از کاردانی خودم دارم. و آیا نمیدانست که خداوند پیش از او درطول قرن‌ها سرکشانی سخت تراز او را به شماری بیشتر به هلاکت کشانده است و گناهکاران کيفرگناهان خویش را خواهند داد؟ و چنین بود که با شکوه و جلال بسیار به سوی کسانش رفت و مردمان با یکدیگر گفتند که چه خوب بود اگر مانیز ثروت قارون داشتیم که ثروتی بسیار گران است. ... اما ما قارون و خانه او را به زیر زمین فروردیم درحالیکه هیچ گروهی را خارج از خدا برای یاری نداشت و هیچکس به داد او نرسید. و آن کسانی که دوش بدو غبطه خورده و آرزو کرده بودند که در جای او باشند بامدادان گفتند: بدا به حال تو، زیرا که خداوند نعمتهای خود را به هرکس که از میان خادمان خواسته باشد عطا میکند. " (قصص، ۷۶-۸۲)

این داستان تماماً از تورات و از تلمود گرفته شده است (سفر خروج، باب ششم، ۲۱، سفر اعداد، باب شانزدهم، کتاب اول تواریخ ایام، باب ششم، ۷) که به روایت آنها قارون (در زبان عبری Qorah) یکی از بزرگان قوم لاوی به همراه چند تن دیگر از شیوخ اسرائیل و دویست و پنجاه نفر از فرزندان قوم علیه موسی و هارون سرکشی کرد و موسی او را به آزمایش خواند و چون وی گناهکار شناخته شد زمین دهان باز کرد و او را با همه همراهان و کلیه مال و منالش فرورد (سفر اعداد، باب شانزدهم، ۳۱-۳۳ و باب بیست و ششم، ۱۰). به گفته تلمود (سهندین الف، ۱۰) تنها کیدهای گنجهای قارون بار سیصد قاطر میشد.

داستان اصحاب و کهف که سوره خاصی در قرآن بدان اختصاص داده شده، ماجرای افسانه‌ای چند جوانی است که به خواست خداوند بدرون غاری پناه میبردند و خداوند آنانرا برای مدتی به خواب میبرد و بعدا بیدار میکند. از شمار این گروه در قرآن بصورت معما سخن رفته است: "کسانی خواهند گفت: آنها سه تن بودند و چهارمینشان سگشان بود، و کسانی خواهند گفت آنها پنج تن بودند و سگشان ششمینشان بود. کسانی دیگر نیز برای حل معما خواهند گفت که آنان هفت تن بودند و سگ همراهشان هشتمینشان بود. بدیشان بگو شمار حقیقی آنها را پروردگار من میداند ولی تنها کسانی معدود بر این شمار آگاهند" (کهف، ۲۲). خفتگان غار پس از بیداری درباره آنچه برایشان گذشته است به گفتگو میپردازند: "یکی از آنان از دیگران پرسید: چه مدت در اینجا بسر بردید؟ و آنان پاسخ دادند: یکروز، یا شاید بخشی از یکروز. و گفتند خدای شما بهتر از هرکس بر زمان شما توقف شما در اینجا آگاه است. پس یکی از خودتان را با سکه موجود به شهر بفرستید تا در آنجا نیکو ترین خوراک را بخرد و برای خوردن شما بیاورد. و ندانستند که سیصد سال، و نه سال فزون بر آن، در غار مانده بودند" (کهف، ۱۹-۲۵).

این داستان اقتباس آشکاری از افسانه "هفت خفته" است که در سال ۵۶۰ میلادی (قرن پیش از اسلام) در کتاب سن گریگوریوس قدیس معروف مسیحی به تفصیل نقل شده بود.<sup>۱۱</sup>

و خود آن نیز بازگویی متن دیگری بود که پیش از آن یاکوبوس سروجی راهب سریانی قرن پنجم مسیحی در کتاب خود آورده بود.<sup>۱۲</sup>

<sup>۱۱</sup> - Gregorius Tourensis: De Gloria confessorum، چاپ پاریس، ۱۵۶۳ ص ۱۲۲-۱۲۴.

<sup>۱۲</sup> - Jacobus Sarourensis; De Pueris Ephesi ترجمه لاتینی A. Assemani (جلد بیست و هفتم از مجموعه Bibliotheca Orientalis صفحات ۲۸۳، ۳۳۵) محقق و متصوف فقید فرانسوی لویی ماسینیون در باره این داستان پژوهش مفصلی بنام "Les Sept Dormants, apocalypse de L'islam" منتشر کرده است. "Melanges Paul Peeters" (1950, Paris, t. 68, Analecta Bollandiana, t. 2, 1949; t. 2, 1949) محقق مصری یحیی مبارک نیز بر مبنای همین پژوهش ماسینیون تحقیق وسیعتری با عنوان «اهل کهف» انجام داده که ترجمه فرانسه آن با عنوان: "Le cute liturgique et Populaire des sept dormants, martyrs d'Ephese" در جلد سوم (Opera Minora) از مجموعه آثار لویی ماسینیون (صفحه‌های ۱۰۴ تا ۱۸۰ در سال ۱۹۶۳ در پاریس چاپ شده است).

شیخ مهدی الهی قمشه ای در «تفصیل آیات القرآن الحکیم» در اشاره بدین ماجرا مینویسد که یهودیان در باره این آیه قرآن که اصحاب کهف سیصد سال و نه سال هم زیادت در غار بخواب رفتند به حضرت علی علیه السلام اعتراض کردند که این نه سال اضافی در تورات ما نیست، ولی حضرت به آنها پاسخ دادند این نه سال تفاوت برای این است که سال شما شمسی است و سال ما قمری، شاید لازم به تذکر نباشد که نه سال یهودیان سال شمسی است و نه اصولاً تورات ذکری از داستان کهف به میان آورده.

موضوع داستان شرح حال هفت جوان مسیحی است که در غاری نزدیک شهر Ephesus در محل از میر کنونی به خواب میروند و سه قرن بعد از آن بتصور اینکه تنها یکروز خوابیده اند بیدار میشوند و به شهر میروند ولی خود را در محیطی بکلی ناشناخته مییابند.

داستان ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج، بنوبه خود در کتاب دیگری از همین یعقوب سروجی راهب سریانی که بخش بزرگی از آن به افسانه رفتن اسکندر به جستجوی چشمه آب حیات به منظور برخورداری از عمر ابدی اختصاص یافته بتفصیل ذکر شده است.<sup>۱۳</sup> بموجب این داستان (که موضوع آثار ادبی متعدد پارسی و عربی قرار گرفته) اسکندر در سفر به چشمه آب حیات برای جلوگیری از حمله یاجوج و ماجوج دیواری از آهن بدست آهنگران خود در پیش روی آنها میکشد. در قرآن این ماجرا به ذوالقرنین (که بطور سنتی همان اسکندر دانسته میشود) نسبت داده شده است: "و از تو (محمد) داستان ذوالقرنین را پرسند. بگوی که ما (خدا) او را در زمین فرما تروانی دادیم، و از هر چیزی شمه ای آگاهش گردانیدیم. و او از این دانش خود پیروی کرد تا آنکه به جانی رسید که خورشید در آن غروب میکند، و خورشید را دید که در چشمه گرمی فروشد. و نزدیک آن چشمه مردمانی را یافت. بدو گفتیم ای ذوالقرنین، از اینان هر که را لازم بدانی عذاب کن و با هر کدام که شایسته دانی ملامت نما. گفت آنکس را که کافر است البته عذاب کنم تا آنکه بعد از جانب خداوند عذابی سخت تربیند، و آنکس را که ایمان آورده بدو پاداش نیکو دهم. آنگاه به راه خود ادامه داد تا به آنجانی رسید که خورشید طلوع میکرد، و برگرویی میتافت که میان آنان و خورشید پوششی نبود، و البته ما از احوال ایشان باخبریم. و در ادامه سفر خود به میان دو سد رسید، و آنجا قومی را یافت که فهم سخن نمیکردند، و بدو گفتند یا ذوالقرنین، همانا که یاجوج و ماجوج در سرزمین ما فساد بسیار میکنند، آیا اگر خرج آنرا بدهیم توستی میانه ما و آنها خواهی بست؟.... آنگاه ذوالقرنین فرمان داد تا آهن بیاورند و زمین را حفر کنند تا به آب برسد، و از سنگ و آهن دیواری ساختند و بر آن آتش افروختند و آنگاه مفرغ گذاشته بر آن ریختند و از آن پس یاجوج و ماجوج بر شکستن سد و رفتن بر بالای آن توانایی نیافتند. و ذوالقرنین گفت: این رحمت پروردگار من است، و آنگاه که وعده خدای من فرا رسد این سد را متلاشی گرداند، و البته وعده خدای من محقق است" (سوره کهف، ۸۳ تا ۹۷).

موضوع یاجوج و ماجوج پیش از قرآن در تورات (کتاب حزقیال نبی، باب سی و هشتم، ۳ و ۲) و در انجیل (مکاشفه یوحنا رسول، باب بیستم، ۹ و ۸) مطرح شده بود. در مکاشفه یوحنا در این باره آمده است که: ".... و چون مدت هزار سال بسر رسد شیطان از زندان خود خلاص یابد و بیرون رود و امتحانی را که در چهار زاویه جهانند یعنی یاجوج و ماجوج را که عددشان چون ریگ دریا است گمراه کند".<sup>۱۴</sup>

داستان "خفته صد ساله" یکی دیگر از داستانهای قرآن است که از دو کتاب مذهبی درجه دوم یهود گرفته شده، ولی در خود تورات سخنی از آن نرفته است. در این باره در قرآن آمده است: ".... و آن مردبشر شهری گذشت که ویرانه و خالی از سکنه بود. و گفت چگونه ممکن است خداوند چنین ویرانه ای را پس از مردنش دگر باره زنده کند؟ پس خداوند او را بمدت صد سال بمیراند و آنگاه دوباره جان داد، و از او پرسید چه مدت در این حال بودی؟ جواب داد یکروز. و خداوند گفت: نه، تو صد سال در اینجا ماندی، و بنگر که نه خوراک و نه پوشاک هیچکدام

<sup>۱۳</sup> - ترجمه انگلیسی این کتاب از اصل سریانی آن در سال ۱۸۸۹ توسط خاورشناس انگلیسی A.T. W. Budge با عنوان: The History of Alexander the great Being the Syrian version of the Pseudo-Callistene در آکسفورد به چاپ رسیده است.

<sup>۱۴</sup> - قرآن در جای دیگر یاجوج و ماجوج را مأموران اجرای غضب الهی معرفی میکند: "و حرام کردیم به هر شهری که قصد هلاک مردم آنرا داشته باشیم که اینان از کفر خود توبه کنند، تا زمانی که دروازه ها را بر روی یاجوج و ماجوج بگشاییم" (انبیاء، ۹۵-۹۶). احادیث اسلامی نیز کرارا از یاجوج و ماجوج و نقش آنها در آخرالزمان یاد کرده اند. در این باره بحار الانوار مجلسی به نقل از حضرت امام جعفر صادق مینویسد: "و چون آخرالزمان رسد، سدی که در برابر یاجوج و ماجوج است شکسته شود و آنها از هر بلندی بسرعت سرازیر شوند. و ماجوج امتی است که هر یک چهارصد طایفه اند، و هیچ مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند پدید آورد، و ایشان سه صنف باشند: صنفی از ایشان مانند درختان بلندند، صنف دیگر طول و عرضشان مساوی است و همین صنفند که هیچ کوه آهنی در پیش ایشان نمی ایستد، صنف سوم یک گوش خود را فرش میکنند و گوش دیگر را الحاف، و از کنار هر فیلی و شتری و خوکی که میگذرند آنرا میخورند. مقدمه این قوم در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند" (بهار الانوار، جلد سیزدهم).



فاسد نشده اند والاغت را نیز بین که همچنان برجای خود ایستاده است. و استخوانها را بین که چگونه ما آنها را به هم پیوند می‌دهیم و بعد با گوشت میپوشانیم" (بقره، ۲۵۹). قسمت اول این داستان از یک روایت حبشی کتاب "باروخ" اقتباس شده است که اندکی قبل از ظهور اسلام نوشته شده بود و درمکه با آن آشنا بودند، و بموجب آن عبدملک کوشی (حبشی) یرمیا پیغمبر یهود را از سیاهچال بیرون می‌آورد، و در عوض ارمیاء از خداوند می‌خواهد که اورا که مومن پاک‌نهادی است شاهد سقوط اورشلیم که به امر خداوند موعده آن نزدیک بود نکند، و خداوند بدو دستور می‌دهد که عبدملک را به تاکستانی معین بفرستد و وی تاهنگام بازگشت ملت اسرائیل به اورشلیم پس از پایان اسارت بابلی در آنجا بماند. بدین ترتیب عبدملک به تاکستان موعود می‌رود و در آنجا سرش را روی یک سبد انجیر می‌گذارد و مدت ۶۶ سال به خواب می‌رود، و وقتی که پس از بازگشت یهودیان به اورشلیم در پی فرمان کورش کبیر بیدار می‌شود هنوز انجیرهای درون سبد تازه هستند. بخش دوم این داستان که در آن از زبان خداوند گفته می‌شود: "استخوانها را بین که چگونه آنها را بهم پیوند می‌دهیم و با گوشت میپوشانیم" آشکارا از این بند از کتاب حزقیال در تورات گرفته شده است که: "و دیدم که هراستخوانی به استخوان دیگری که بدان مربوط بود نزدیک شد و بدان پیوست، و نگرستم که پی و گوشت بر آنها برآمد و سپس پوست همه آنها را از بالا پوشانید" (کتاب حزقیال نبی، باب سی و هفتم، ۸ و ۷).

داستان لقمان حکیم که سوره خاصی از قرآن به نام او نامیده شده است، اقتباس دیگری از منابع یهودی است. کتابی که این روایت از آن گرفته شده یک اثر بسیار قدیمی یهودی متعلق به پیش از میلاد مسیح است که ترجمه آن با عنوان *Histoire et Sagesse d'Alakar l'Assyrien, fils d'Anael* در سال ۱۹۰۹ توسط درپاریس بچاپ رسیده است. به حکایت این کتاب، لقمان مردی خردمند بود که در زمان دو پادشاه آشور سناخریب و عصر حدون در نینوا پایتخت آشور می‌زیست، و چند تن از محققان تورات میان نوشته‌های منتسب بدو و کتاب طویبای تورات که بعداً نوشته شده ارتباط نزدیک قائل شده اند (کتاب طویبیا، باب اول، ۲۲ و باب یازدهم، ۱۸).

در کتاب قدیمی یهود از زبان لقمان خطاب به پسرش گفته می‌شود: "پسر جان، متواضع باش و همیشه به آنچه زیر پا داری نگاه کن. بردبار و آرام باش و هرچه میتوانی دانش بیاموز. ستیزه جوویی احتیاط مباش صدایت را باعربده جونی بلند مکن، زیرا که اگر بلندی صدا برای ساختن خانه ای کافی باشد، الاغ میتواند روزی دو خانه بسازد" و تقریباً همین مضمون در قرآن آمده است، که "لقمان به پسرش گفت: صدایت را نرم کن زیرا که بانک الاغ ناخوشایند ترین صداهاست" (لقمان، ۱۹۹).

درسوره بقره به داستان هاروت و ماروت بدینصورت اشاره شده است که: "شیاطین درباره سلیمان داستانهایی دروغین حکایت میکنند، همچنانکه سحر و جادو را به مردمان می آموزند و آنچه را که بابل بردوملک هاروت و ماروت آشکار شده بود" (بقره، ۱۰۲).

اصل این داستان که از یک اسطوره اکدی گرفته شده و بصورت‌های مختلف در ادبیات اوستائی و هندی نیز نقل شده است چنین است که ملانک آسمانی که از گناهان آدمیان روی زمین ناخرسندند، خداوند را از بابت آفرینش ایشان مورد انتقاد قرار می‌دهند، ولی خداوند بدیشان میگوید که اگر خود آنان جزو آدمیان بودند به راه آنان می‌رفتند، و برای اینکه این امر ثابت شود آنها را به آزمایش می‌طلبد. به پیشنهاد اوملانک از میان خود دو نماینده بنام هاروت و ماروت برمیگزینند تا بصورت آدمی به زمین بروند و در جمع آدمیان شرکت کنند و همانند آنان در معرض وسوسه‌های مختلف قرار گیرند، بی آنکه مرتکب گناهان کبیره از قبیل بت پرستی، قتل، زنا و شرابخواری شوند. هاروت و ماروت با این تعهد روانه زمین میشوند، ولی در بدو ورود با زنی بسیار زیبا روبرو میشوند که دل از هر دو می‌ریاید، بطوریکه بی اختیار به دنبال او می‌روند و سرانجام کارشان به همخوابگی با او می‌گردد. در این موقع رهگذری شاهد این گناه آنان میشود و آن دو برای پنهان ماندن رازشان اورا میکشند، و خدا در آسمان ملانک را نزد خود میخواند تا بچشم خود ببیند که دو نماینده آنان بهتر از آدمیان عمل نکرده اند، و ملانک اعتراف میکنند که در انتقاد خود اشتباه کرده بودند و حق با خداوند است. در بازگشت دو ملک خطاکار به آسمان، به آنها اختیار داده میشود که بین مجازات دردوزخ و مجازات در روی زمین یکی را انتخاب کنند و آنان مجازات زمینی را می‌پذیرند که واژگونی ابدی در درون چاهی در بابل است.

این داستان از متون اوستائی اقتباس شده که در آن از هاروت بصورت هروتات (کمال) و امرتات (جاودانگی) نام برده شده است که بر قلمرو آنها و رستنی ها سر پرستی دارند و این دو نام اوستائی در فارسی میانه بصورت خرداد و امرداد درآمده اند.<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۵</sup> - در باره ریشه ایرانی هاروت و ماروت قرآن، تحقیق مفصلی توسط J. Darmesteter با عنوان *Haurvatat et Ameretat; essais sure la mythologie de l'Avesta* در سال ۱۸۷۵ در پاریس، و تحقیق جامع دیگری توسط محقق و روحانی فقید فرانسوی Jean de Menasce با عنوان *Une legend iranienne dans l'angeoloie judeo-musulmane a propos de Harut et de Marut* "انجمن سوسیسی مطالعات آسیایی" (شماره اول، ۱۹۴۷ صفحه های ۱۰ - ۱۸ منتشر شده است. این داستان در زمان فلسطین هخامنشی در ادبیات توراتی نیز منعکس شده که در آنها این دو نام تبدیل به عزازیل و شمشازای شده است (بالقواط، جلد اول، ۴۴). در کتاب اول حنوخ (باب هشتم) گفته شده است که ملانک مطرود به زنان درس خود آرائی و آراستن خویش به جواهرات را میدهند و به مردان درس اختر شناسی و جادوگری رایه استنباط Adolphe Lods در کتاب "تاریخ ادبیات عبری و یهودی" اسطوره هاروت و ماروت یک اسطوره مشترک ایرانی و اکدی بوده است.